

# نوجوانان دوست

هفته نامه نوجوانان ایران

سال چهارم / شماره ۲۳ / پیاپی ۱۸۵ / شنبه ۱۶ شهریور ماه ۱۳۸۷ / ۳۰۰ تومان

احسان حدادی:  
خودم هم توقع ملا داشتم

حمید سوریان:  
مگر قهرمانان ضعیف  
نمی‌شوند؟!

آب، باد، صفا!  
اگر ایران نبود کم می‌شدین!



# سفر به ارم

## دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (س)  
سال چهارم - شماره ۲۳



## دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (س)  
سال چهارم - شماره ۲۳



۳ کشف قفس

۴ شش قو

۸ خودم هم توقع طلا داشتم

۱۰ ضد ویروسهای معروف

۱۲ امام، دهخدا و عبید زاکانی

۱۴ ماجراهای نسیم

۱۶ کنسولهای تابستانی و... دیگر هیچ!

مدیر مسؤؤل: مهدی ارگانی

سر دبیران: افشین علاء / محسن وطنی

دبیر تحریریه: فاطمه سالاروند

مدیر هنری: حامد قاموس مقدم

hghm97@gmail.com

صفحه آرای: سالومه مسافر / مرتضی تشخصی

گروه هنری: لیلابیگری / مجید صالحی / عاطفه

شفیعی راد / سروش مسعودی / اسارا قاموس مقدم

نسترن سادات موسوی محسنی / زهراسادات

موسوی محسنی / نازنین جمشیدی

طراح جلد: مجید صالحی

ویراستار: حسام الدین قاموس مقدم

اعضای تحریریه: اسماعیل امینی / قربان ولیئی /

ناصر فیض / محمدرضا تقی دخت / دلارام کارخیران /

افسون حضرتی / فاضل ترکمن / علی حاجتبان فومنی /

مرتضی سورج / مریم شکرانی / شهریار زنجانی / مسعود

اختری / مسعود دستگردی

فکس: ۷۷۶۴۸۶۹۳ / ۸۸۸۳۶۷۹۲

ایمیل: doost\_nojavanan@yahoo.com

نشانی: تهران - صندوق پستی ۳۵۶۳-۱۴۱۵۵

توزیع و امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

فکس: ۶۶۷۱۲۲۱۱ تلفن: ۶۶۷۰۶۸۳۳



## کشف قفس

چرا مردم قفس را آفریدند؟  
چرا پروانه را از شاخه چیدند؟  
چرا پروازها را پر شکستند؟  
چرا آوازها را سر بردند؟

پس از کشف قفس، پرواز پژمرد  
سرودن بر لب بلبل گره خورد  
کلاف لاله سر در گم فروماند  
شکفتن در گلوی گل گره خورد

چرا نیلوفر آواز بلبل  
به پای میله‌های سرد پیچید؟  
چرا آواز غمگین قناری  
درون سینه‌اش از درد پیچید؟

چرا لبخند گل پرپر شد و ریخت؟  
چه شد آن آرزوهای بهاری؟  
چرا در پشت میله خط خطی شد  
صدای صاف آواز قناری؟

چرا لای کتابی، خشک کردند  
برای یادگاری پیچکی را؟  
به دفترهای خود سنجاق کردند  
پر پروانه و سنجاقکی را؟

خدا پر داد تا پرواز باشد  
گلویی داد تا آواز باشد  
خدا می‌خواست باغ آسمانها  
به روی ما همیشه باز باشد

خدا بال و پر و پروازشان داد  
ولی مردم درون خود خزیدند  
خدا هفت آسمان باز را ساخت  
ولی مردم قفس را آفریدند

۱۸ وقتی که قراره توی المپیک باشیم

۲۰ فرزند خاک



۲۲ چند کیلو خرما، چند کیلو کیک

۲۴ آب، باد، صفا!

۲۶ در پناه کی؟ در قلب کی؟

۲۸ سفرنامه ایران!

۳۰ مگر قهرمانان ضعیف نمی‌شوند؟!

۳۲ هیچوقت به یک زن دروغ نگوید!

۳۴ دلشوره‌های من



افسانه برادران گریم

برگردان از آلمانی: سید احمد موسوی محسنی

## نشستن قو

شرطی داره. اگه اونو قبول نکنید، هرگز نمی‌تونید خارج بشید و این جا از گرسنگی می‌میرید.

- چه شرطی؟

- دختری دارم که به زیبایی‌اش نمی‌تونید در دنیا پیدا کنید؛ دوست دارم همسر و خدمتگزار شما باشه. اگه موافقت کنید راه رو بهتون نشون می‌دم.

حاکم که خیلی ترسیده بود، از روی ناچاری به این شرط تن داد و پیرزن او را به سمت کلبه‌اش راهنمایی کرد. دختر هم آن جا کنار آتش نشسته بود و از او استقبال کرد. ظاهر زیبای دختر به دلش نشست ولی اصلاً به روی خودش نیاورد چون نمی‌دانست که باطنش چگونه است.

بعد از آن که دختر را روی اسب نشاند، پیرزن راه را نشان داد و حاکم به اقامتگاهش بازگشت. جایی که قرار بود مراسم عروسی در آن برگزار شود.


این حاکم یک بار دیگر هم ازدواج کرده بود و از همسر اولش هفت بچه داشت؛ شش پسر و یک دختر که آنها را خیلی دوست داشت و چون می‌ترسید نامادری با آنها رفتار خوبی نداشته باشد و باعث رنجش خاطرشان شود، همسر دوم را به قصری دور افتاده برد که راهش آنقدر مرموز و

نگاهی به دور و برش کرد و دید که راه را هم گم کرده است. خیلی تلاش کرد تا راهی برای خروج از جنگل و سرگردانی پیدا کند ولی به نتیجه نرسید. پیرزن قدخمیده جادوگری را دید که دستش می‌لرزید. جلو رفت و گفت: «ممکنه راه خروج از جنگل رو بهم نشون بدین؟»

- حتماً جناب حاکم ولی این کار

حاکمی برای شکار به جنگلی بزرگ رفت. او به حدی سرگرم دنبال کردن شکار بود که اطرافیان‌ش را گم کرد. وقتی هوا تاریک شد، از حرکت بازماند.





پیچیده بود که اگر خانم دانایی گلوله نخ اسرارآمیزی را به او نمی داد که جلوی پایش باز شود و راه را به او نشان دهد، خود او هم نمی توانست راه را پیدا کند.

او برای سرکشی به فرزندانش آنقدر از خانه خارج شد که ملکه هم از آن بو برد و کنجکاو شد بداند وقتی حاکم در خانه نیست، به تنهایی در جنگل چه می کند.

پول زیادی به خدمتکاران داد تا رموز کار را برایش بگویند. در ضمن داستان گلوله نخ را هم برایش گفتند که می تواند راه را نشان بدهد. او برای پیدا کردنش آرام و قرار نداشت.

چون از مادرش هنر جادوگری را یاد گرفته بود، چند بلوز سفید کوچک ابریشمی بافت و به هر یک طلسمی دوخت.

روزی که شوهرش سرگرم شکار بود، پیراهنهای را برداشت، به جنگل رفت و با کمک گلوله نخ راه را پیدا کرد.

بچه ها فکر کردند پدر شان است که به دیدارشان می آید. با شور و شادی به استقبالش آمدند. او هم به هر یک از آنها پیراهن کوچکی داد. همین که پیراهنهای با بدنشان تماس پیدا کرد، به قو تبدیل شدند و در فضای جنگل به پرواز درآمدند. او راضی از کاری که کرده بود، به خانه برگشت و خیال کرد که همه بچه هایش را تار و مار کرده ولی نمی دانست که دختر کوچولو

همراه برادرها نبوده است.

روز بعد حاکم آمد و خواست بچه هایش را ببیند ولی جز دختر کسی را ندید. از او پرسید: «برادرات کجان؟»

- پدر جان، اونا رفتن و منو تنها گذاشتن.

و برایش تعریف کرد که او از پنجره کوچک اتاقش دیده است که چگونه برادرانش به پرندۀ سفید تبدیل شده اند و در فضای جنگل به پرواز درآمده اند و پرهایی را به او نشان داد که از آنها به جا مانده و او جمع آوری کرده بود. حاکم از این اتفاق با خبر شد ولی فکر نمی کرد ملکه این کار زشت را انجام داده باشد و چون می ترسید این بلا سر دخترش هم بیاید، تصمیم گرفت او را با خود ببرد؛ چون او از نامادری می ترسید، از پدر خواست اجازه دهد فقط یک شب دیگر در قصر جنگلی بماند.

دختر بیچاره تصور می کرد که ماندنش در آنجا زیاد طول نمی کشد، چون بالاخره می رود و برادرانش را پیدا می کند.

او با نزدیک شدن غروب آفتاب، خانه را ترک کرد و راه جنگل را پیش گرفت. آنقدر رفت که دیگر نتوانست از بی حالی به راهش ادامه دهد.

کلبه ای دید. از پله ها بالا رفت. اتاقکی دید با شش تختخواب کوچک اما

جرأت نکرد رویشان بخوابد. آرام زیر یکی از آنها خزید و روی زمین خوابید تا شب را استراحت کند.

روز بعد، قبل از غروب خورشید صدای بالی شنید. دید که شش قو پروازکنان از پنجره آمدند و روی زمین نشستند و بال بال زنان پوستهای قو را مانند لباس از تن بیرون آوردند. دخترک برادرانش را شناخت، خوشحال شد و از زیر تخت بیرون آمد. وقتی برادران خواهرشان را دیدند، خیلی خوشحال شدند ولی این خوشحالی زیاد دوام نیاورد. به او گفتند: «این جا جای موندن نیست. مخفیگاه دزدهاست. اگه بیان و تو رو ببینن، کشته می شی.»

- یعنی شما نمی تونید از من نگهداری کنید؟

- نه، چون هر شب فقط می تونیم یک ربع ساعت پرهایی قو رو از خودمون وا کنیم و تو همین مدت شخصیت انسانی مون برمی گرده. بعد از اون دوباره به قو تبدیل می شیم.

خواهر گریه کرد و گفت: «نمی تونید از این وضع خلاص بشید؟»

- نه بابا، شرایط خیلی سخته. تو می تونی شش سال چیزی نگی، نخندی و تو این مدت شش پیراهن کوچک از گلهای ستاره برامون بدوزی؟ اگه کلمه ای حرف بزنی، تموم زحماتت از بین میره ها!

وقتی برادرها حرفشان تمام شد،

پانزده دقیقه فرصتشان هم تمام شده بود. به همین خاطر دوباره به شکل قو از پنجره خارج شدند و رفتند. دختر هم جداً تصمیم گرفت برادرهایش را نجات دهد. هر چند به قیمت زندگی اش تمام شود.

او کلبه را ترک کرد و دوباره به راهش ادامه داد و روی تنه درختی شب را گذراند. روز بعد مقداری گل ستاره جمع کرد، دوباره روی درخت رفت و شروع کرد به دوختن لباسها. او نمیخواست با کسی حرفی بزند و حوصله خندیدن هم نداشت. سر

جایش نشست و مراقب کارش بود. مدتی گذشت، پادشاه آن کشور در جنگل سرگرم شکار بود. مأموران به سمت درخت رفتند، دختر را دیدند و گفتند: «تو کی هستی؟» ولی جوابی نشنیدند.

- بیا پایین، کاری باهات نداریم. وقتی با پرسشهای خود او را تحت فشار قرار دادند، گردنبنند طلایی اش را برایشان انداخت و خیال کرد با آن راضی شان کرده است ولی آنها دست بردار نبودند. کمر بندش را هم انداخت ولی باز هم فایده نداشت، بندهای جورابش را هم یکی پس از دیگری انداخت و بالاخره هر چه داشت و

می توانست از آن دل بکند، بخشید. دیگر چیزی برایش نمانده بود جز پیراهن ستاره ای کوچک.

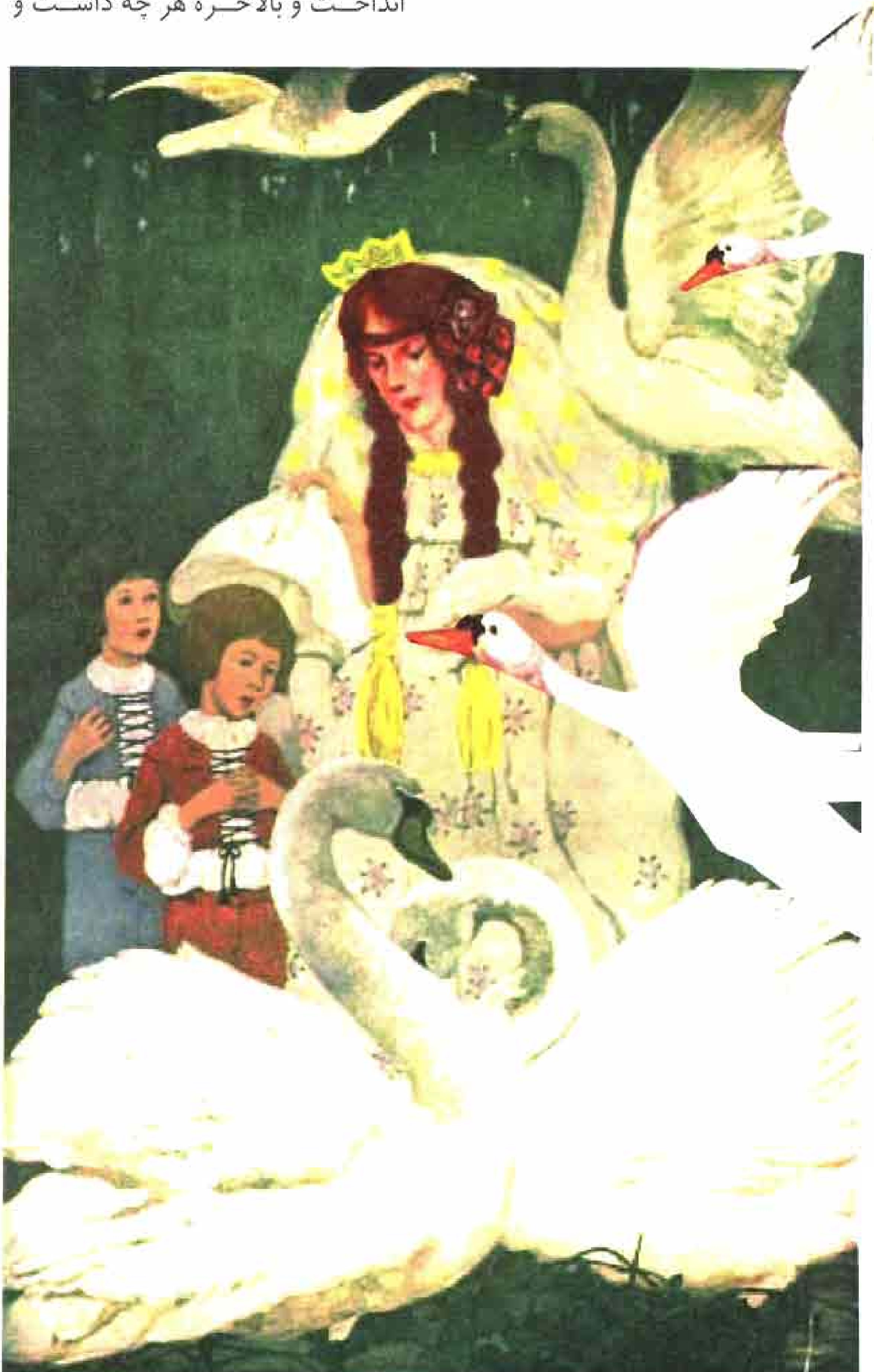
شکارچیان دست بردار نبودند. بالای درخت رفتند، دخترک را پایین آوردند و پیش پادشاه بردند. شاه پرسید: «تو کی هستی و روی درخت چه می کردی؟» جوابی نشنید. به زبانهایی که می دانست از او سؤال کرد ولی مثل ماهی صدایش در نمی آمد.

چون خیلی زیبا بود، مهرش به دل شاه افتاد و علاقه عجیبی نسبت به او پیدا کرد. او را با خودش به قصر برد. وقتی لباسهای گران قیمت به تن او رفت تازه زیبایی اش مشخص شد و مثل پنجه آفتاب درخشید ولی کلمه ای حرف نزد.

شاه او را پشت میز، کنار خودش نشاند. از سنگینی و تواضعش خوشش آمد تا جایی که گفت: «تنها همسر من اوست و با کسی جز او ازدواج نمی کنم.» و چند روز بعد تصمیمش را عملی کرد.

پادشاه جوان، مادر خوانده ای بد اخلاق داشت که با این وصلت موافق نبود. به همین خاطر به لحن بدی با ملکه نوعروس صحبت می کرد و می گفت: «از کجا معلوم که او اهل خلاف نیست؟ حرف هم که نمی تواند بزند. به نظر من شایستگی چنین پادشاهی را ندارد.»

سال بعد وقتی ملکه اولین بچه اش را به دنیا آورد، در خواب، دهان مادر را خون آلود کرد و ناجوانمردانه، بچه را از او گرفت و مخفی کرد. بعد پیش





شاه رفت، از او بدگویی کرد که او آدم نیست، یک آدمخوار است. شاه تهمت‌ها را رد کرد و اجازه نداد کسی به او لطمه‌ای بزند. همیشه یک جا می‌نشست و با پیراهن‌ها مشغول می‌شد و به چیز دیگری توجه نداشت.

وقتی برای بار دوم پسری کاکل زری به دنیا آورد، نامادری بدجنس، با همان شیوه او را ربود و پادشاه نتوانست خلاف گفته‌های او را ثابت کند. شاه گفت: «همسر خوب و پرهیزکاره و این کارها از او برنمیاد. اگه لال نبود و می‌تونست از خودش دفاع کنه، بی‌گناهی‌ش ثابت می‌شد.»

بار سوم، باز پیرزن بدجنس، نوزاد را ربود و از ملکه شکایت کرد. متأسفانه او هم نتوانست از خود دفاع کند و چاره‌ای جز تسلیم شدن در مقابل رأی دادگاه نداشت. دادگاه رأی داد که او را بسوزانند. روز اجرای حکم درست همان روزی بود که شش سال سکوت و ممنوعیت خنده‌اش به پایان می‌رسید و می‌توانست برادرهای عزیزش را از چنگال جادوگر نجات دهد. هر شش پیراهن حاضر شده بود. فقط آخری آستین چپ نداشت. وقتی او را به محل اعدام می‌بردند، پیراهن‌ها را روی بازو انداخت. وقتی روی سکو قرار گرفت و آتش تازه داشت جان می‌گرفت، نگاهی به دور و بر خود انداخت، دید که شش قو در همان فضا پرواز می‌کنند.

احساس کرد که قلبش پر از شادی شده و نجات دهندگانش نیز از راه رسیده‌اند. قوها به سویش پر کشیدند و پایین آمدند، به طوری که توانست

تهمت‌ها همه نارواست.

او یکی یکی خیانت‌های آن پیرزن نابکار را گفت و از این که چگونه بچه‌هایش ربوده و مخفی کرده است، پرده برداشت.

به این ترتیب آنها دوباره شادمانی را به شاه بازگرداندند و مادر خوانده بد اخلاق و خیانتکار برای رسیدگی به کیفر گناهانش روی سکوی اعدام قرار گرفت و در آتش سوخت و پادشاه و ملکه با شش برادر عزیزش سالیان سال، در نهایت خوشبختی و آرامش زندگی کردند.

لباس‌ها را بینشان تقسیم کند.

وقتی بدنشان لباس‌ها را لمس کرد، پره‌های آنها ریخت و برادرانش که همگی سالم و سرحال و شاداب و زیبا بودند، در مقابلشان صف کشیدند. فقط کوچکترین آنها به جای دست چپ کتف چپش بال قو بود. آنها از دیدار هم خیلی خوشحال شدند.

شاه از وحشت خشکش زده بود. ملکه به طرف او رفت و شروع کرد به حرف زدن.

- همسر عزیزم، حالا دیگه می‌تونم حرف بزنم و ثابت کنم که بی‌گناهم و

## احسان حدادی: خودم هم توقع طلا داشتم

متأسفیم از اینکه باز باید بنویسیم متأسفیم! هر چند آنقدر ورزش ما در پیکارهای المپیک ۲۰۰۸ پکن نمایش ناامیدکننده‌ای داشته است که جای حرف و حدیثی باقی نیست اما ناراحتیم از اینکه ورزشکاران ما حتی موفق نشدند به رکوردها و امتیازهای تمرینی‌شان هم برسند. اینکه مشکل چیست و چه کسانی مقصر هستند، بحثی جداگانه می‌طلبد اما اینکه سوریان، میر اسماعیلی و حدادی که امیدهای طلایی ما بودند به راحتی حذف شدند، جای سؤال دارد. یا آنها طلایی نبودند یا اینکه ما آنها را نمی‌شناختیم... مصاحبه با حدادی آن هم زمانی که از دور رقابتها حذف شده بود، کار سختی بود. بارها تماس گرفته شد تا سرانجام توانستیم با وی گفتگو کنیم:



در تمرینهای فصل جدید، هشت هزار پرتاب داشتم. این تعداد پرتاب در یک فصل خیلی خوب است. هیچ کدام از این پرتابگرها اندازه من تمرین نکرده بودند. عضله سینه من مشکل داشت اما موقعی که دکتر رفتم پس از انجام MRI گفتند که کتفت مشکل دارد و پارگی عضله من بیشتر شد. مصدومیت مهم‌ترین عاملی بود که من را در این مسابقات آزار داد. خود را برای بدببیری بزرگ آماده کرده بودم اما امید داشتم که این گونه نشود.

**چرا وقتی مصدم بودید تمرین کردید؟**

فکر می‌کردم بهتر می‌شود. غافل از اینکه لحظه به لحظه درد دستم بیشتر می‌شد.

**به مربی یا به فدراسیون اطلاع داده بودید که مصدوم هستید؟**

بله، حتی یک هفته هم تمرین نکردم.

**می‌دانم که خیلی ناراحت هستید اما دوست دارم برای خواننده‌های مجله در مورد مسابقه توضیح دهید. از چی باید حرف بزنم؟ از شکست؟ به هر حال شکست هم جزئی از ورزش است!**

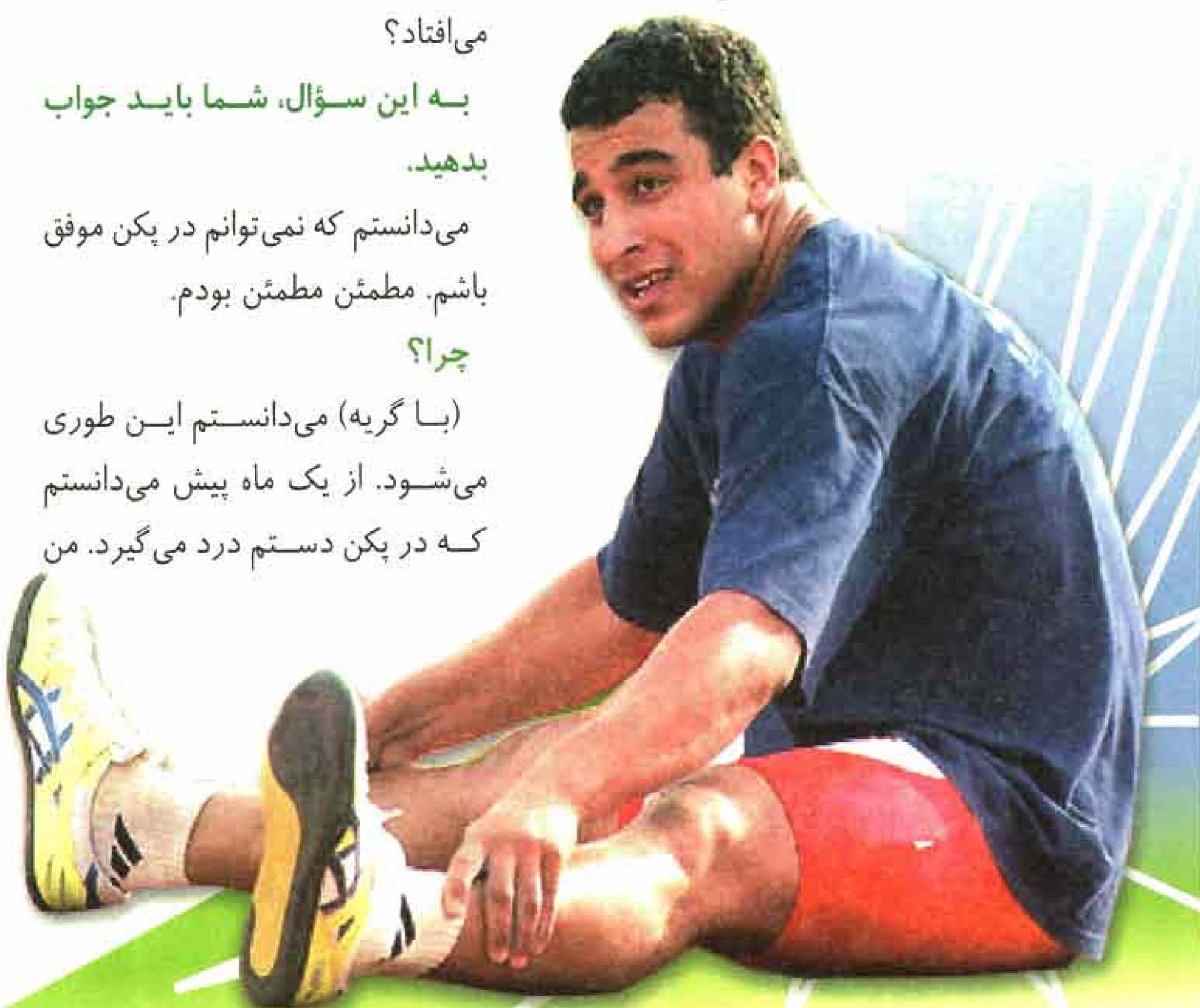
ولی چرا باید برای من اتفاق می‌افتاد؟

**به این سؤال، شما باید جواب بدهید.**

می‌دانستم که نمی‌توانم در پکن موفق باشم. مطمئن مطمئن بودم.

**چرا؟**

(با گریه) می‌دانستم این طوری می‌شود. از یک ماه پیش می‌دانستم که در پکن دستم درد می‌گیرد. من





کنم. من باید طلا می‌گرفتم.  
 الان هم بعد از مسابقه دستتان درد  
 می‌کند؟  
 بله، حتی بیشتر از زمان تمرین هم  
 درد می‌کند.  
 باید اول به فکر درمان دستم باشم.

## درد



نیست.  
 قبول دارم. از حالا شروع می‌کنم  
 برای المپیک لندن تا حتماً ناکامی این  
 المپیک را جبران کنم.  
 به دکتر روان شناس کاروان ورزشی  
 مراجعه نکردید؟

نه، باید این کار را می‌کردم؟  
 قبل از مسابقه استرس نداشتید تا  
 چنین نیازی پیش آید؟  
 من هیچ وقت استرس نداشتم.

پس مشکل استرس  
 در این عدم موفقیتی  
 که پیش آمد نقشی  
 نداشته است؟

من نمی‌دانم که  
 بعضی‌ها از چی  
 می‌ترسند یا به خاطر  
 چی استرس دارند.  
 من اصلاً استرس را  
 نمی‌شناسم.

کسی از فدراسیون  
 دو و میدانی یا  
 مسؤولان ورزش، الان  
 در کنار شما هست؟  
 چند تا از دوستان  
 هستند. حتی چند تا  
 از همکاران هم حضور  
 دارند.

برنامه خاصی برای  
 آینده دارید؟

باید برگردم ایران  
 و بینم چی پیش  
 می‌آید. فعلاً هیچ چیز  
 در ذهنم نیست. فقط  
 دلم می‌خواهد گریه

در این یک هفته چه تغییراتی در  
 وضعیت دستتان به وجود آمد؟  
 درد دستم بهتر شد ولی مصدومیت  
 کاملاً برطرف نشد.  
 فدراسیون پزشکی چه طور اجازه  
 داد که با وجود مصدومیت به المپیک  
 اعزام شوید؟

همه فکر می‌کردند که خوب می‌شوم  
 ولی متأسفانه این اتفاق نیفتاد.

به دلیل درد دستتان بود که  
 نتوانستید رکورد خودتان را هم  
 تکرار کنید؟

یک حرکت کم خطا شد، دوتای دیگر  
 هم کمتر از ۶۹ متر زدم.  
 شاید ناراحتی شما به دلیل توقعی  
 هم که در جامعه به وجود آمده  
 است، باشد.

من قهرمان جهان هستم و باید از من  
 توقع داشته باشند. خودم هم از خودم  
 توقع داشتم. اگر مصدوم نبودم حتماً  
 طلا می‌گرفتم.

ولی همین که بروز ندادید مصدوم  
 هستید کار دستتان داد!

فکر می‌کردم خوب می‌شوم.  
 شما با همین دست مصدوم رکورد  
 ۶۹ متر داشتید. در حین تمرینات  
 درد نمی‌کرد؟

چرا درد می‌کرد ولی من تمرین  
 می‌کردم و تمام حواسم به کسب مدال  
 بود.

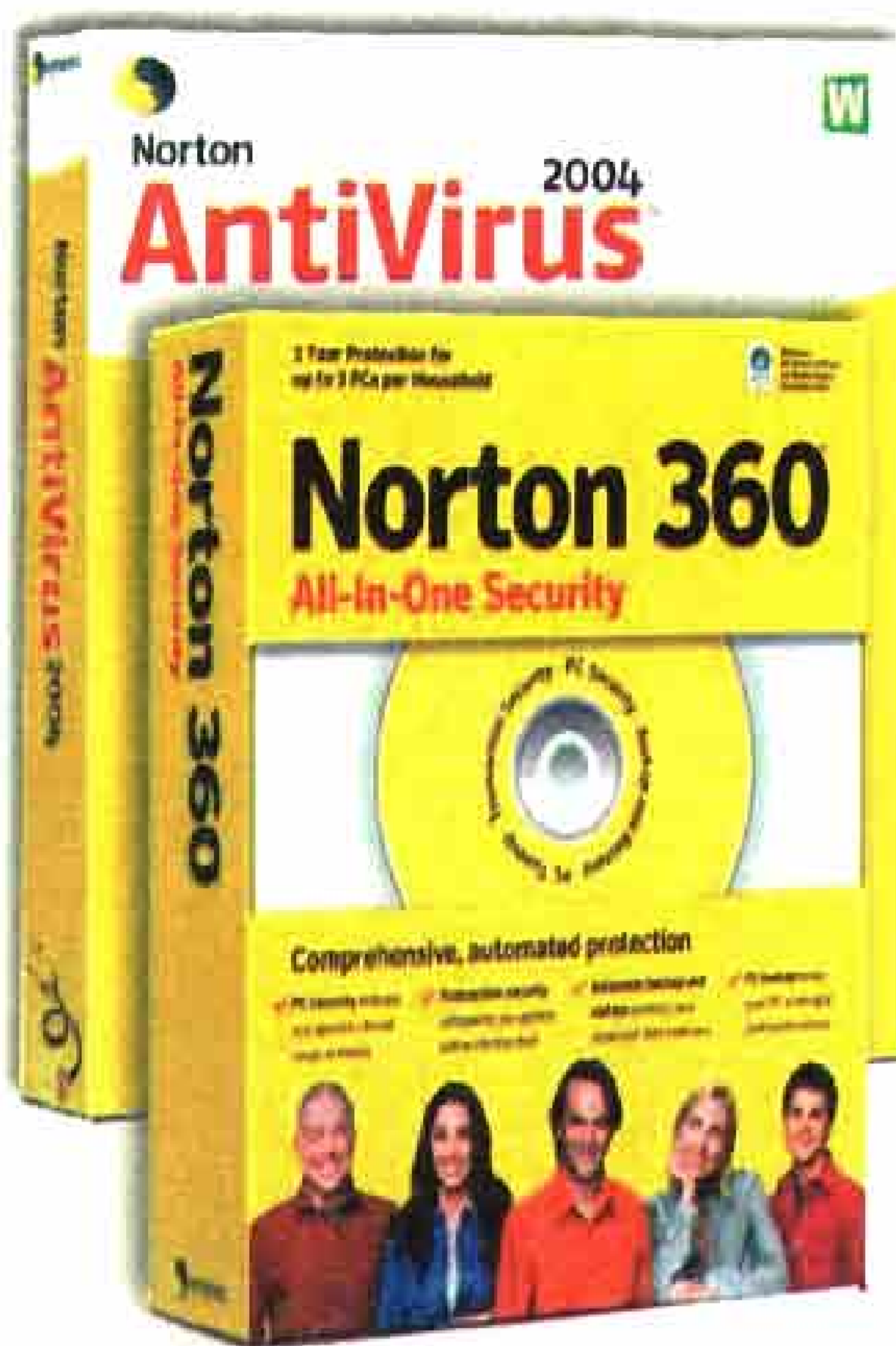
بهتر نبود از این المپیک صرف نظر  
 می‌کردید؟

نه، چون الان در اوج جوانی هستم و  
 می‌خواهم تجربه کسب کنم.

ولی المپیک میدان تجربه اندوزی

## ضد ویروس‌های معروف

### قسمت دوم



مخرب را دارد که در انتخاب یک آنتی ویروس، یکی از عوامل مهم به شمار می‌رود.

این شرکت به جز ارائه آنتی ویروس برای کامپیوترهای شخصی، برای گوشیهای موبایل و سرورهای شرکت‌های بزرگ نیز محصولات خوبی ارائه کرده است. البته محصولات آن فقط به آنتی ویروسها ختم نمی‌شود.

از معایب این آنتی ویروس می‌توان به مشغول کردن پردازنده کامپیوتر هنگام کار و فایل‌های به‌روزرسان بسیار سنگین آن اشاره کرد که البته برای به‌روزرسانی کامل این آنتی ویروس نیاز به خریداری نسخه کامل با قیمتی نسبتاً بالا دارید و همین عوامل باعث می‌شود که این آنتی ویروس در

### NORTON

نام دیرینه و پر طرفداری در دنیای آنتی ویروسها و سرویسهای امنیتی است. نورتون که در گذشته با Symantec یک جا فعالیت می‌کرد، همچنان همانند Symantec اسم و کیفیت محصولات خود را حفظ کرده است و جایگاه خود را کم و بیش بدون تغییر نگه داشته است.

این شرکت سالانه نسخه‌های جدید آنتی ویروس خود را ارائه می‌دهد و در بین ارائه نسخه‌ها، به‌روزرسانی نسخه قدیمی توسط اینترنت انجام می‌شود. البته از بانک اطلاعاتی این شرکت هم باید تقدیر کرد زیرا یکی از بزرگترین بانکهای اطلاعاتی ویروس و فایل‌های

رده‌های پایین‌تری قرار گیرد.

برای گرفتن اطلاعات بیشتر در مورد این آنتی ویروس می‌توانید به سایتهای زیر مراجعه کنید:

[www.norton.com](http://www.norton.com)

[www.liveupdate.com](http://www.liveupdate.com)

همچنین می‌توانید از آدرس اول، نسخه ۳۰ روزه رایگان این آنتی ویروس را برای تست دانلود کنید.



## McAfee®

بیش از حد این شرکت باعث شد که از صحنه بزرگان بازار کامپیوتر، مدتی دور شود؛ مشکلاتی همچون استعفای بسیاری از کارکنان آن و...

این شرکت تاکنون ۱۲ نسخه از آنتی ویروسهای خود را برای کامپیوترهای شخصی ارائه کرده است. البته در ۴ سال اخیر دو نرم افزار امنیتی جدید نیز به مجموعه خود اضافه کرده است.

### McAfee

یکی دیگر از اسمهای آشنای دنیای آنتی ویروس و رقیب سر سخت Norton در ساخت آنتی ویروسهای قوی و قدرتمند است.

مک آفی، حدود ۸ سال قدمت فعالیت رسمی دارد که در این مدت یکی از پر فروش‌ترین‌های دنیای IT و کامپیوتر بوده است ولی مشکلات

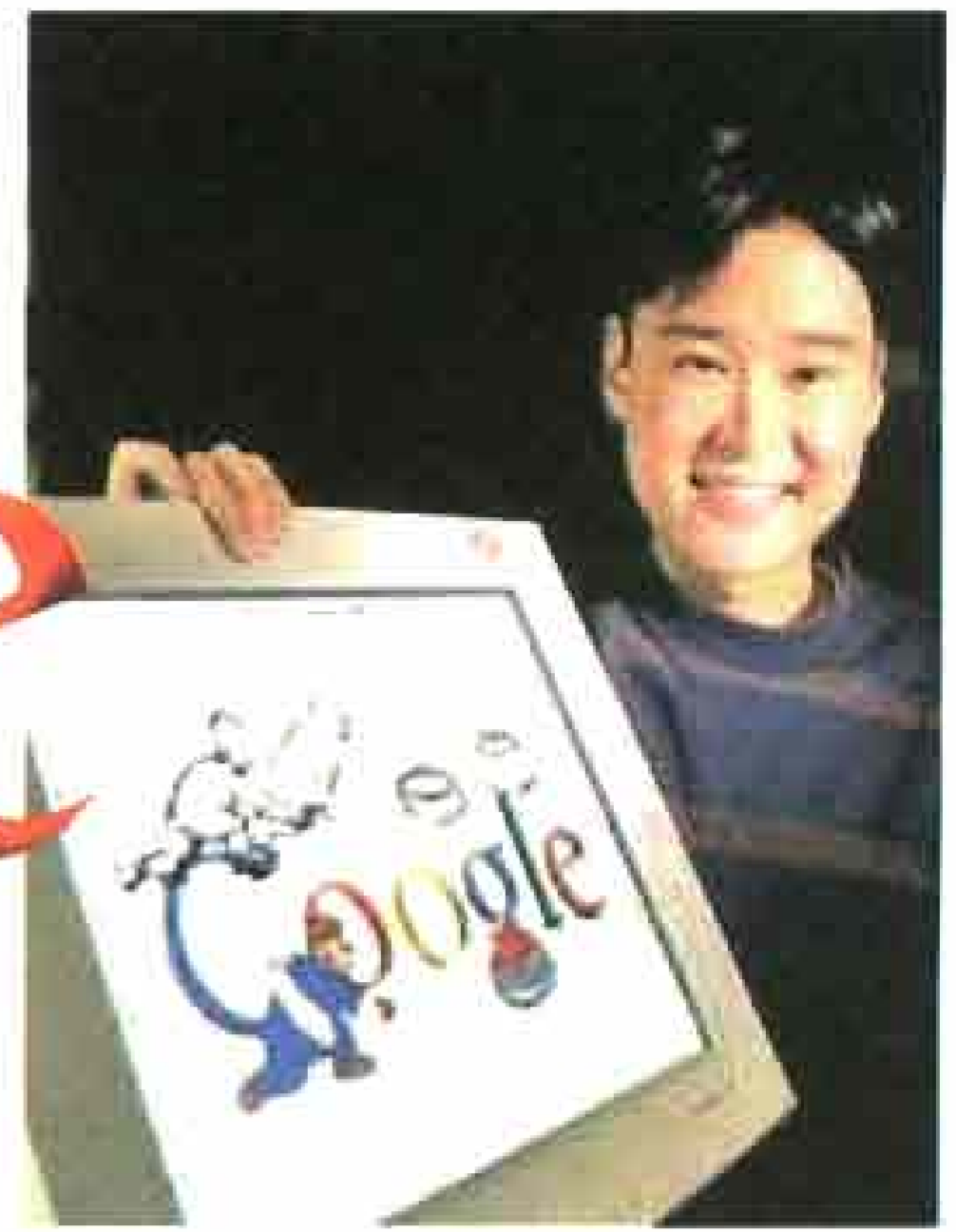
از بهترین خصوصیت‌های آنتی ویروس مک آفی، پکهای به‌روزرسانی آن است که پس از دریافت و نصب آن بر روی سیستم خود می‌توانید ذخیره و در نصبهای آینده از آن استفاده کنید.

از معایب آن باید به بانک اطلاعاتی نسبتاً ضعیف و غیرهوشمند نسخه‌های جدید آن اشاره کرد.

McAfee McAfee McAfee  
McAfee McAfee McAfee

## جوان گوگلی

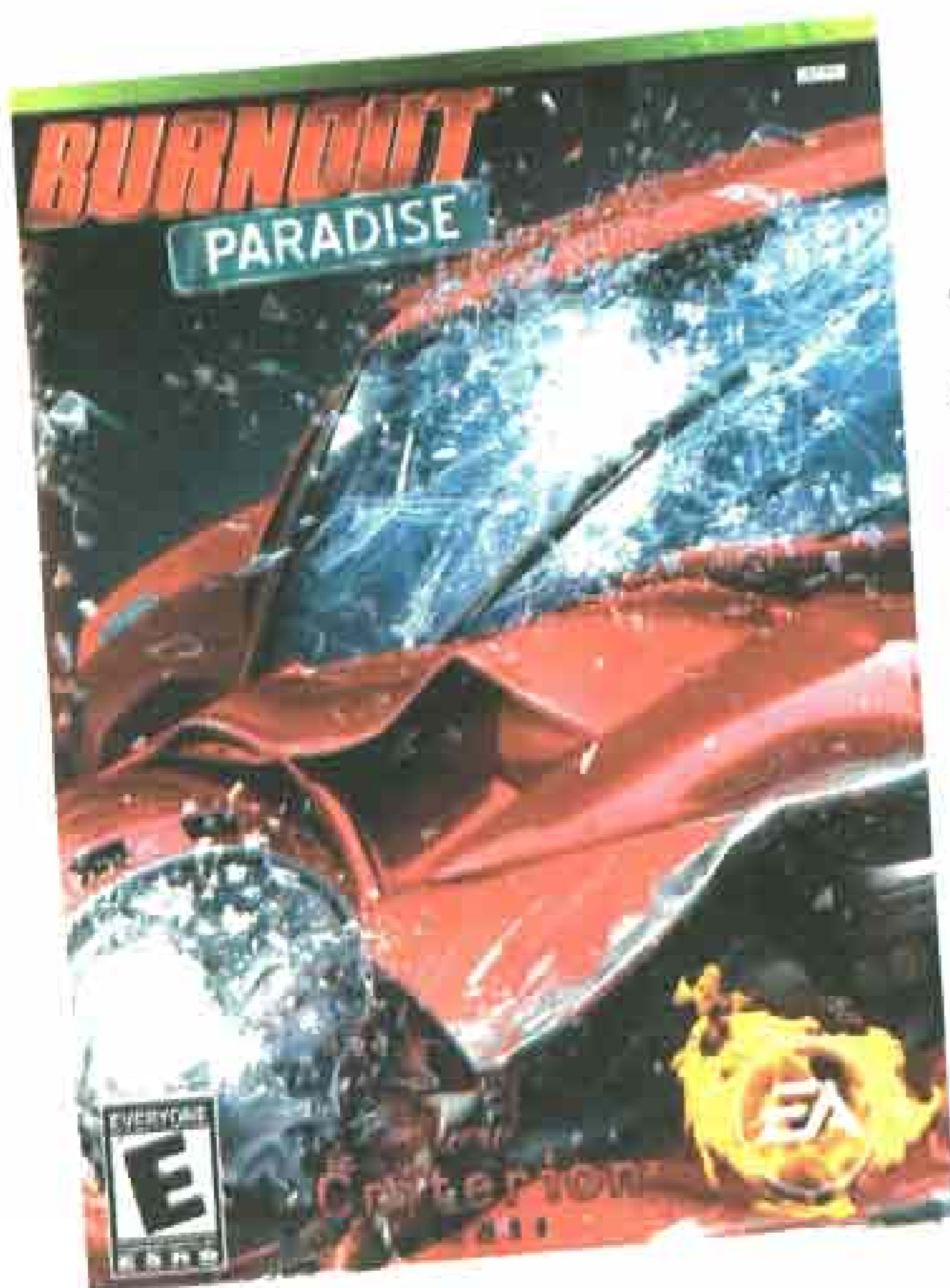
# Google



بی شک شما نیز تا به حال برخی از لوگوهای مختلف سایت گوگل را مشاهده کرده‌اید. لوگوهای زیبای این سایت، محبوب و بسیار هنرمندانه طراحی شده است و با توجه به مناسبت‌های مختلف تغییر می‌کند. به طور مثال در شروع سال نوی میلادی یا در مناسبت‌هایی مانند شروع جام جهانی فوتبال یا المپیک و دیگر مناسبت‌ها، این لوگو تغییر می‌کند و به شکلی هنرمندانه تزیین می‌شود. حتی مدتی است شاهد هستیم که عید نوروز، آیین باستانی کشور ما نیز این لوگو را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این همه هنر، زایندهٔ خلاقیت و فکر جوانی ۲۷ ساله از کشور کره است که تنها کارمند بخش هنری گوگل است. این جوان هنرمند، دنیس وانگ (Dennis Hwang) نام دارد و علاوه بر این حرفه به عنوان وب مستر (مدیریت بر سایت) در گوگل فعالیت می‌کند. خودش می‌گوید بسیاری از ایده‌هایی که اکنون برای طراحی لوگوی گوگل به ذهنش می‌رسد، مربوط به دورانی است که در دبیرستان مشغول به تحصیل بوده است.



## معرفی بازی



این بازی بر روی یک دیسک DVD ارائه شده است و به کارت گرافیک ۶۸۰۰ با حافظهٔ ۵۱۲ برای اجرای صحیح نیاز دارد.

گروه سنی این بازی بالای ۷ سال تخمین زده شده که آن هم برای صحنه‌های تصادف سنگین اعلام شده است.

طرفداران بازیهای مسابقه با ماشین حتما اسم BURNOUT را به خاطر دارند. در هفته‌ای که گذشت شرکت EA نسخهٔ جدید این بازی را با نام BURNOUT paradise به بازار ارائه کرد که به شما پیشنهاد می‌کنیم اگر اهل بازیهای سبک اتوموبیلرانی هستید، البته از نوع بی‌قانون و با هیجان فراوان، حتماً این بازی را امتحان کنید.

سید علی قادری

## امام، دهخدا و عید زاکانی

قزوینیها به کدخدا «دخو» می گفتند و آنقدر از ساده لوحی «دخو» حکایتها گفته بودند که در فرهنگ لغات برای «دخو» دو معنا ذکر کرده اند: «کدخدا» و «کودن».

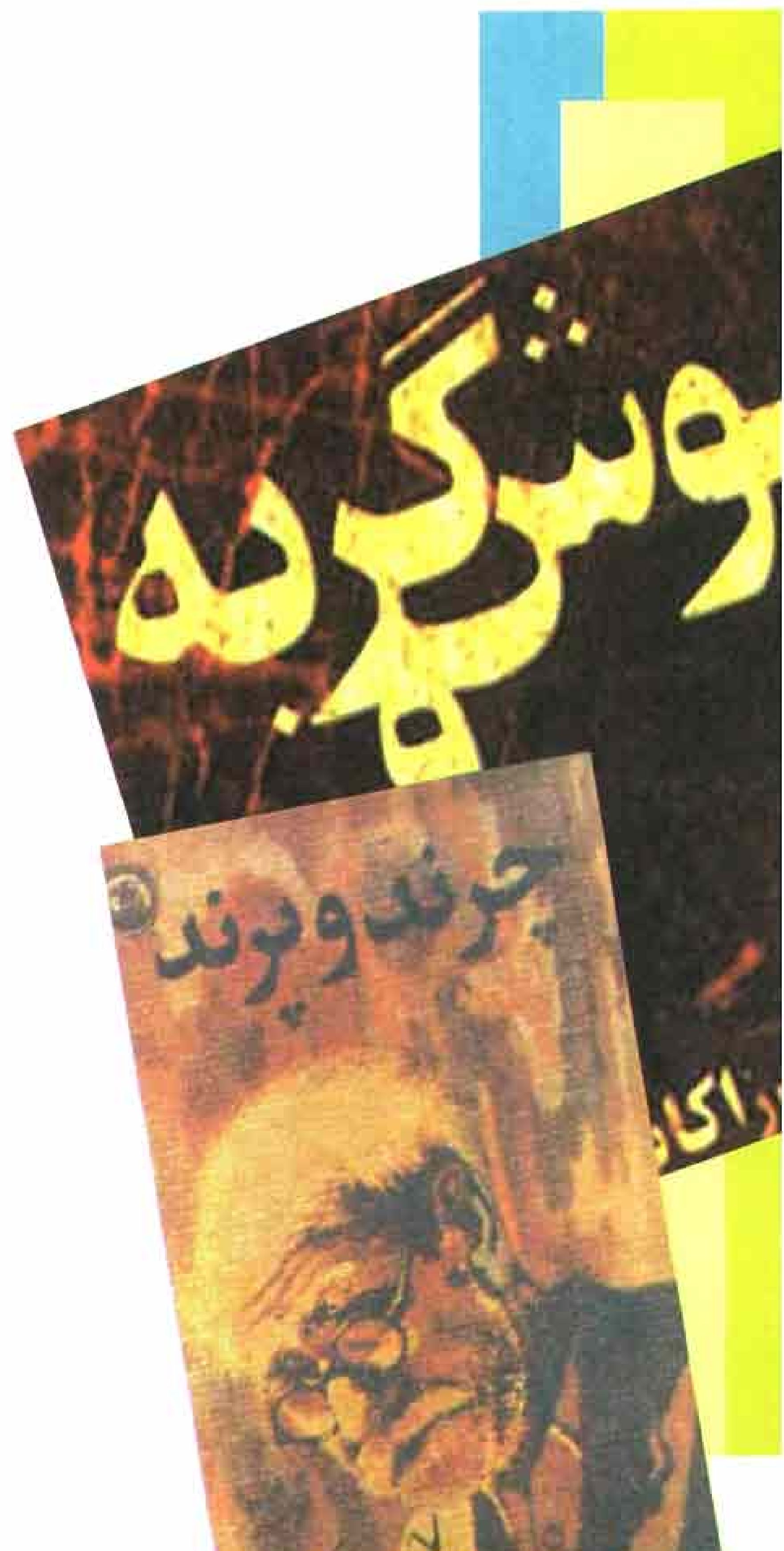
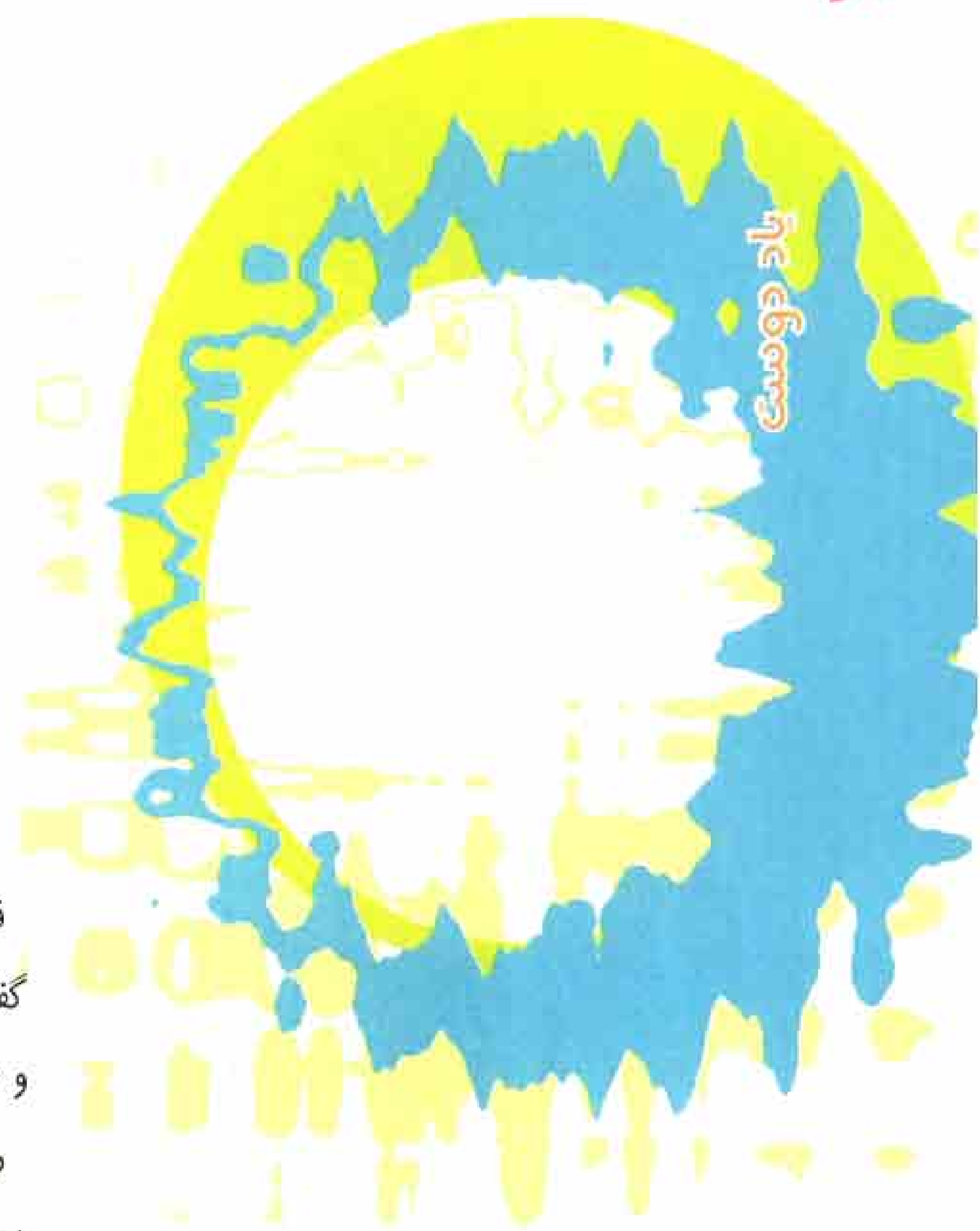
روح الله حکایت سربریدن گاو را در خمره و سپس شکستن خمره را برای درآوردن سر گاو در وصف تیزهوشی دخو چند بار شنیده بود و بعدها ضرب المثل آن را به کار می برد؛ لذا تبعید دخوی مستعار به اروپا شاید برایش حساسیت برانگیز بود.

بالاخره دهخدا از طریق خاک عثمانی به ایران بازگشت و از تهران و کرمان نماینده مجلس شد و سپس از سیاست، دست شست و دست به کار نوشتن یک دائرة المعارف شد. دانشجویان بسیاری برایش فیش برداری کردند و در طی سالیان دراز یک دائرة المعارف بزرگ که گاه تا صد جلد، صحافی می شود گرد آورد که البته این کتاب بیشتر فرهنگ لغات است تا دائرة المعارف و هم اکنون نیز مؤسسه ای با نام «دهخدا» محقق و کارمند دارد.

رئیس فعلی این مؤسسه می گوید: «علت دوام نام دهخدا اخلاص او به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود.»

بعدها آقا روح الله علاوه بر آنکه یک دوره فرهنگ دهخدا تهیه کرد، یک بار نیز به دیدار این مرد رفت تا از نزدیک با او آشنا شود. دهخدا نیز او را حسابی تحویل گرفته بود و از زیر و بمهای مشروطه برایش حکایتها داشت و گفته بود که «چرند و پرند» از کارهای جدی عمر اوست که اگر جدی نبود، رنج تبعید بر او تحمیل نمی شد. با این حال آقا روح الله که گاه خود بیانی طنزگونه داشت، هرگز به سبک و سیاق «چرند و پرند» نزدیک نشده است. در عوض طنزهای عبید زاکانی را بیشتر می پسندید و جالب آنکه او را از جمله حکمای ایران قلمداد کرده است و از کتاب «موش و گربه» این حکیم که بعضی روحانیون آن را از جمله کتابهای غیر مفید و حتی مضر قلمداد کرده اند، به عنوان کتابی ارزنده و آموزنده نام برده است.

به نظر می آید وقتی روح الله به قم رفت، شخصیت دهخدا برایش یکی از شخصیتهای قابل مطالعه شد. زیرا او «علامه» نام گرفت و روح الله می خواست



بداند دخوی دیروز چگونه علامه دهخدای امروز شده است. او چه در انبان اندیشه دارد؟ آیا عنوان علمی را می‌توان پیشکش داد یا به واقع او شایسته چنین عنوانی است؟ دوم آنکه او، هم به اعتقادات سنتی مذهبی وفادار مانده بود و بر زبان و ادبیات عرب تسلط کامل داشت و هم نامش در میان افرادی که فرنگ رفته‌اند و متجدد شده‌اند و زبان بیگانه را خوب فرا گرفته‌اند، دیده می‌شد. سوم آنکه او از مدرسه سیاسی فارغ‌التحصیل شد، کار خود را با روزنامه نگاری آغاز کرد و نماینده مجلس شد. سپس از سیاست دست شست و شخصیت

فرهنگی لقب گرفت. دیوان شعری نیز داشت. در آن دیدار یک غزل تازه خود را نیز به آقا روح‌الله هدیه داد. بحث از داستانهای موش و گربه به میان آمد و آقا روح‌الله گفته بود: «وقتی بچه بودم تمام داستانهای موش و گربه را از حفظ بودم اما حالا فقط بعضی از ابیاتش در خاطرم مانده است.» شاید در حین بحث و گفتگو آقا روح‌الله در خطوط چهره و آهنگ کلام دهخدا تأمل می‌کرد تا دریابد که آیا وقتی آدمی در میدان سیاست ناتوان می‌شود و عقب می‌نشیند، دست به

کار کارهای فرهنگی می‌زند یا سیاست شور جوانی می‌طلبد و در سن پختگی رها می‌شود یا شخصیت فرهنگی شدن آخرین مقامی است که بعضیها بدان دست می‌یابند؟

شاید اول بار این بیت ساده و پرمعنی داستان موش و گربه عبید را که به طنز از زبان کسانی شنیده باشد که طرفدار مشروطه بودند و نمی‌خواستند سه باره گول محمد علی شاه را بخورند که دوبار قسم خورده بود که دیگر با مشروطه در نیفتد و توبه شکسته بود.

مژده بادا که گربه عابد شد

عابد و زاهد و مسلمانا



مهدی طهوری

ماضی‌های نسیم

## لباس رنگی، آینه قدی

رفتم و گفتم: «من خیلی راحت می‌خوام صحبت کنم. یه سری چیزها می‌گم ولی اگه نشد، فردا نیاید در خونه‌مون بگید چرا این کارو نکردی، چرا اون کارو کردی؟ منو انتخاب کنید چون خیلی باحالم. درود بر باحال بودن، درود بر خوشحالی، درود بر مانتوهای رنگی، درود بر ژل موی سر!» یک دفعه مدرسه ترکید و همه بچه‌ها سوت زدند و هورا کشیدند و فهمیدم تبلیغاتم مؤثر بوده.

بالاخره روز انتخابات رسید. مدرسه ما ۳۰۰ نفر دانش‌آموز داشت و هر دانش‌آموز باید توی هر برگه ۹ تا اسم می‌نوشت. بچه‌ها که برگه‌ها را پر کردند، من و معلم امور تربیتی و چند نفر دیگر از بچه‌ها مشغول شمردن شدیم. معلم امور تربیتی هم حواسش بود که ما تقلب نکنیم و مدام برگه‌ها را چک می‌کرد. شاید باورتان نشود از ۳۰۰ نفر ۲۲۷ نفر به من رأی داده بودند و من به عنوان رئیس شورای دانش‌آموزی با اختلاف خیلی زیادی از بقیه انتخاب شدم. حالا باید کارم را شروع می‌کردم. من چند وقتی منتظر ماندم تا مسؤولان مدرسه به من

داشتند برای مدرسه اعضای شورای دانش‌آموزی انتخاب می‌کردند. ۹ نفر انتخاب می‌شدند و یکی رئیس می‌شد. گفتند هر کس دوست دارد، کاندیدا شود. من کاندیدا شدم و بعد قرار شد کاندیداها تبلیغ کنند. هر کس چیزی به عنوان تبلیغ نوشت و روی دیوار زد. من هم نوشتم: «من ژل مو را آزاد می‌کنم. حمایتگر شما نسیم. رنگ مانتو آزاد است. من حمایتگر شما هستم. من شما را می‌خندانم.»

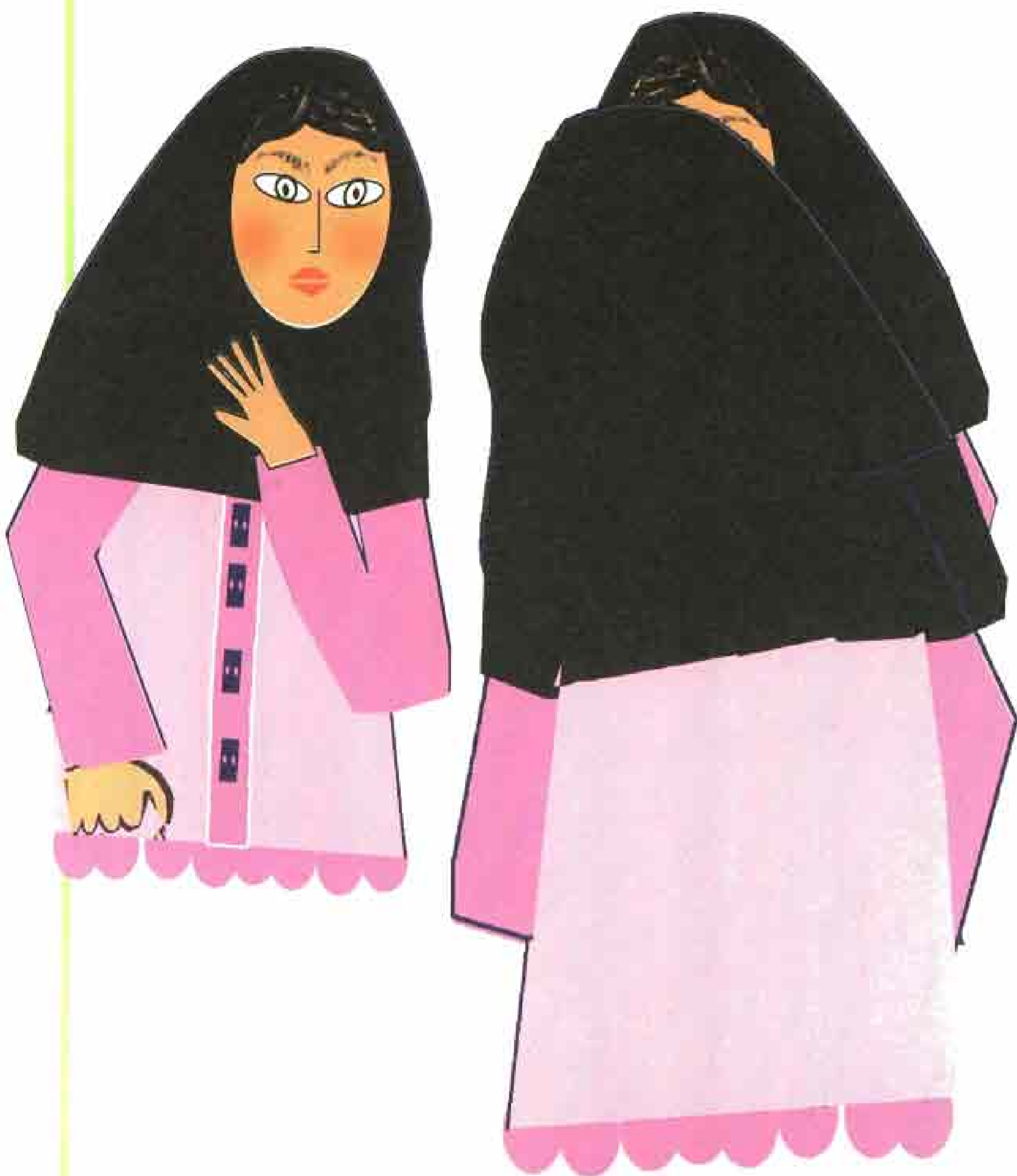
چند تا کپی گرفته بودم که به دیوار بزنم. از این ور من می‌چسباندم، از آن ور مسؤولان مدرسه برگه‌ها را از دیوار می‌کنند. هر چی می‌گفتم اینها شوخی است، توی کتشان نمی‌رفت. می‌گفتند جدی بنویس، اما مشکل این جا بود که من هیچ حرف جدی‌ای نداشتم بزنم. بعد، قرار شد بچه‌ها را جمع کنند و هر کس حرفهای خودش را بزند. چند نفری رفتند و خیلی مؤدب گفتند: «امیدوارم منو انتخاب کنین. من تمام تلاش خودمو می‌کنم. من هدفم آینه، من هدفم اونه.» و از این چیزها. من آخر همه رفتم تا کسی از شیوه تبلیغی من برداشت نکند. نوبتم که شد،



این توی زنگهای ورزش، بین زنگها که خالی بود یا وقتهای مسابقه (چون هنرستان ما، هنرستان تربیت بدنی بود) یا حتی زنگهای تفریح، بچه‌ها لباسهای رنگی‌شان را می‌پوشیدند و می‌دویدند طرف حیاط اما یک مشکل کوچک هم به وجود آمد؛ هر کسی را توی مدرسه می‌دیدید یک آینه دستش بود داشت خودش را تماشا می‌کرد. این آینه را می‌گرفت برای آن و آن برای این. این ور آینه، سر کلاس آینه، توی حیاط آینه، همه جا آینه. به پیشنهاد من یک آینه سرتاسری زدند وسط راهرو و این مشکل هم حل شد.

معرکه است. گفتم «اینها یکی چند؟» گفت: «هفت هزار تومن.» گفتم: «حالا اگه ۳۰۰ تا بخوام چند؟» طرف گفت: «چی؟ تو ۳۰۰ تا بخوای؟» گفتم: «آره.» گفت: «پنج هزار تومان.» گفتم: «ارزونتر، خیلی ارزون تر.» بالاخره روی چهار هزار تومان توافق کردیم. گفتم فعلاً یکی نمونه می‌برم تا بعد. نمونه را بردم و مدیران هم پسندیدند. قرار شد هر کس دوست دارد پول بدهد من برایش بخرم. رنگهایش هم سفید و صورتی و آبی بود. من رفتم سر صف اعلام کردم و تمام ۳۰۰ نفر مدرسه‌مان پول دادند و برایشان لباس خریدم. بعد از

بگویند رئیس شورا بیا فلان کار را بکن اما هیچ خبری نبود که نبود. نه من کاری می‌کردم، نه آنها حواسشان بود. بالاخره یک روز آب دهانم را قورت دادم و رفتم دفتر مدرسه و اولین طرح خودم را مطرح کردم. مدرسه ما جوری بود که از هیچ طرف هیچ دیدی نداشت. هیچ خانه‌ای بلندتر از مدرسه ما نبود و با تلسکوپ هابل هم هیچ کس نمی‌توانست چیزی ببیند. در دفتر مدرسه من به خانم مدیر گفتم: «اشکال نداره بچه‌ها توی حیاط مدرسه مقنعه‌هاشونو در بیارن؟» مدیر هم گفت: «چی؟ معلومه که اشکال داره.» گفتم: «آخه از هیچ جایی که دید نداره.» گفت: «دید داره یا نداره. همه باید توی مدرسه حجاب داشته باشن.» هیچی نگفتم و فردا دوباره رفتم دفتر مدیر، این بار با یک طرح تازه‌تر؛ گفتم: «مگه شما نمی‌گید همه باید حجاب داشته باشن؟ همه مقنعه سرشون باشه ولی ما به جور لباس برای بچه‌ها طراحی می‌کنیم که راحت و گشاد باشه و رنگهای شاد هم داشته باشه. این جوری می‌تونن راحت والیبال و فوتبال بازی کنن و طناب بززن و اصلاً جو مدرسه عوض می‌شه.» خانم مدیر گفت: «باید طرح لباس‌ها رو ببینم. خودت تهیه می‌کنی؟» گفتم: «آره، ولی من باید بودجه داشته باشم دیگه. نمی‌شه که!» ۱۵ هزار تومان به من داد و گفت: «این هم بودجه.» نزدیک خانه ما یک تولیدی بود. رفتم آن جا. لباسهایش را زیر و رو کردم، دیدم یک جور لباس آستین بلند می‌زند که



# کنسولهای تابستانی و... دیگر هیچا!

قسمت سوم



با اینفرارد (همانند کنترل تلویزیون) کار می‌کند، حرکات دست و بدن شخص را با استفاده از حسگرهای داخل خود به دنیای مجازی بازی انتقال می‌دهد. کیفیت بسیار خوب و بازیهای منحصر به فرد و شخصیت‌های قدیمی و کارتونی همانند Super Mario (قارچ خور) و سونیک که دوباره زنده شده‌اند، طرفداران آنها را به طرف خود جلب می‌کنند.

از بهترین خصوصیات این کنسول می‌توان به تحرک کاربر به خاطر حساس بودن آن به حرکات بدن اشاره کرد که باعث شده است کمی از مضرات تمامی کنسولهای بازی را بکاهد.

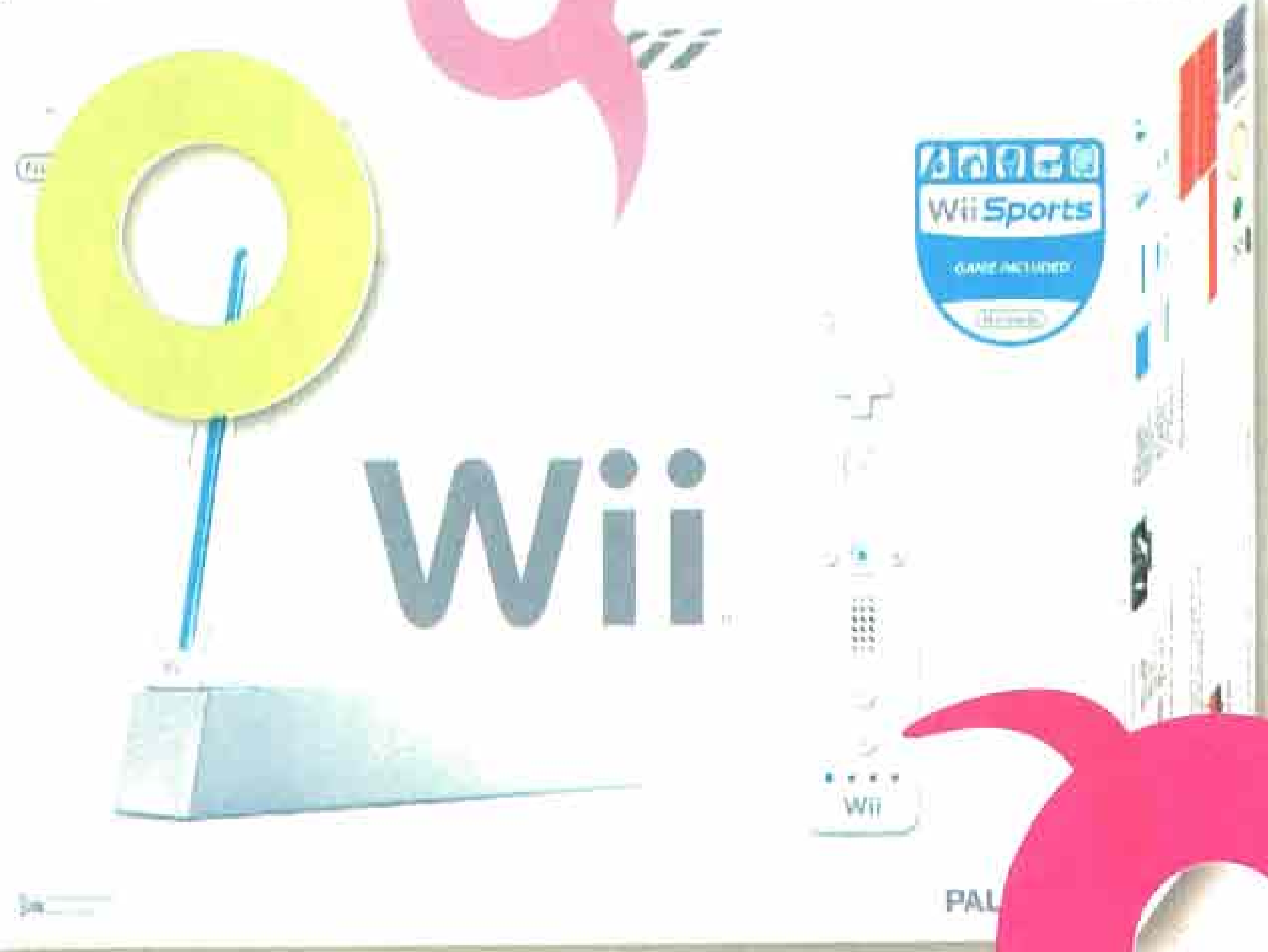
این کنسول دارای DVD-rom برای اجرای بازی و پخش فیلم و موسیقی است و فقط از بازیهای خود پشتیبانی می‌کند و قابلیت اتصال به اینترنت بی‌سیم و بازی دو نفره آنلاین را دارد.

بهای این کنسول در رده کنسول Xbox ۳۶۰ است و بازیهای آن نسبتاً فراگیر شده است. از قابلیت‌های جانبی آن می‌توان به تخته ورزش مجازی و فرمان اتوموبیل اشاره کرد.

شرکتهای سازنده کنسولهای قدیمی NES (میکرو) با نگاه به بازار پرطرفدار

کنسول بازی به طرف ساخت یک کنسول بازی عجیب و جدید و بسیار منحصر به فرد رفتند و در سال ۲۰۰۶ کنسول بازی متفاوت Wii را روانه بازار کردند.

ظاهر عجیب و دسته‌های متفاوت کنسول Wii توجه بازی بازان محترم را به خود جلب کرد. این کنسول که از نسل ششم کامل به دنیا آمد، دنیایی جدید را به طرفداران بازیهای ویدئویی معرفی کرد که حرکات کاربر در دنیای مجازی بازی اعمال می‌شد. بله، شاید جای تعجب باشد ولی دسته‌های بازی بی‌سیم و خوش دست این کنسول که







# XBOX 360

## L I V E

زیاد شدن کنسولهای بازی و کمرنگ شدن اسم Xbox باعث شد سازندگان آن به فکر ساخت نسخه دیگری برای کنسول خود بیفتند و حاصل آن در سال ۲۰۰۷ به نام Xbox ۳۶۰ Live به بازار آمد که شامل چندین نسخه مختلف بسته به نوع کاربر با قیمت‌های مختلف و پک‌های متفاوت است. این امر باعث شد طرفداران آن از حرفه‌ای تا مبتدی، زیاد شوند. این کنسول که از نسل هفتم است دارای یک DVD-rom برای اجرای بازی و پخش فیلم با کیفیت HD و پخش موسیقی است که البته پردازنده گرافیکی آن ۶۴ بیتی است و همانند یک کارت گرافیک ۸۶۰۰ با حافظه ۵۱۲ عمل می‌کند. مشکل سابق گرم شدن دستگاه هنگام کار مداوم با فنهای قدرتمند تا حدودی بر طرف شده است ولی باز هم سازندگان آن به همه کاربران، قرار گیری عمودی آن را برای کارکرد بهتر پیشنهاد می‌دهند. یکی از بهترین خصوصیات این کنسول، سلبورت بازیهای کنسول قبلی خود یعنی Xbox ۳۶۰ است که خود باعث افزایش طرفداران این کنسول شده است. از امکانات جانبی آن می‌توان به اتصال تصویری HDMI برای تلویزیونهای LCD و درایوهای خارجی مختلف و افزایش حافظه گرافیکی اشاره

کرد. بازیهای این کنسول بسیار فراوان است و تنوع زیادی دارد. بهای این کنسول بسته به مدل آن متفاوت است ولی در کل، مقداری از بهای یک کنسول Xbox ۳۶۰، بیشتر است.

انواع مدل‌های این کنسول عبارت است از: مدل ARCADE:

در این مدل خبری از هارد دیسک نیست ولی به جای آن از یک مموری به ظرفیت ۲۵۶ مگا بایت استفاده شده است. این مدل در اوایل سال ۲۰۰۸ به بازار عرضه شد. در این مدل از فن آوری ۶۵ نانومتری برای CPU و GPU استفاده شده است.

این مدل را به کاربران نیمه حرفه‌ای که روزی کمتر از ۶ ساعت از کنسول استفاده می‌کنند (که البته بیشتر از روزی ۴ ساعت غیر متوالی به هیچ کاربری پیشنهاد نمی‌شود) پیشنهاد می‌کنیم.

مدل ELITE: این مدل را می‌توان کامل‌ترین پک این کنسول نامید. رنگ این مدل مشکی است. لازم به ذکر است که این مدل فقط دارای

GPU با فن آوری ۶۵ نانومتری است و هارد درایو این مدل ۱۲۰GB است که آن را به کاربران حرفه‌ای پیشنهاد می‌کنیم. همچنین مدل مذکور، قابلیت روشن ماندن و کاربری تا ۱۶ ساعت متوالی بدون مشکل را دارد.



# وقتی که قراره توی المپیک شرکت کنیم

مجید صالحی



گفتم که به هر قیصتی!، و اکثر اوناهم راهشون خوب بلدند!

از کسی که قراره مشعل المپیک رو حمل کنه، از هون اول اونقدر چیک و سفینه می گیرن که به هر قیصتی مشعل رو به موقع به سون برسونن!



برای رشته پرتاب نیزه هم تمرین های مختلفی وجود داره، این یکی پیشنهاد ما نیست!

برای مدال آوردن توی رشته دو میدانی باید خیلی تمرین کرد ما هم این راه رو پیشنهاد می کنیم.



برای پرنده شدن توی رشته های کشتی، تکواندو، کونگ فو و... نیاز به زمین های واقعی هست که در و بر ما فراهمه!

فکر شو بکن هم می ری توی دل طبیعت با آرامش برای شای المپیک تمرین می کنی هم دل کلی جونور اونستاد می کنی!



وزنه برداری هم راههایی داره که شما روز و دلنظر فوهمان  
کنه بدون نیاز به دوپینگ!



سعی کنید وقتی رفتین الپیک و چشمتون به اون همه خارجی  
افتاد که دارن شما رو نگاه می کنن جوگیر نشین و خارج زگرده محل تکلیف



برای پرتاب وزنه اول پیرین پیرین که توپ های درز های  
دریایی چطوری وزنه پرتاب می کنن شما هم همچون طوری پرتاب کنین

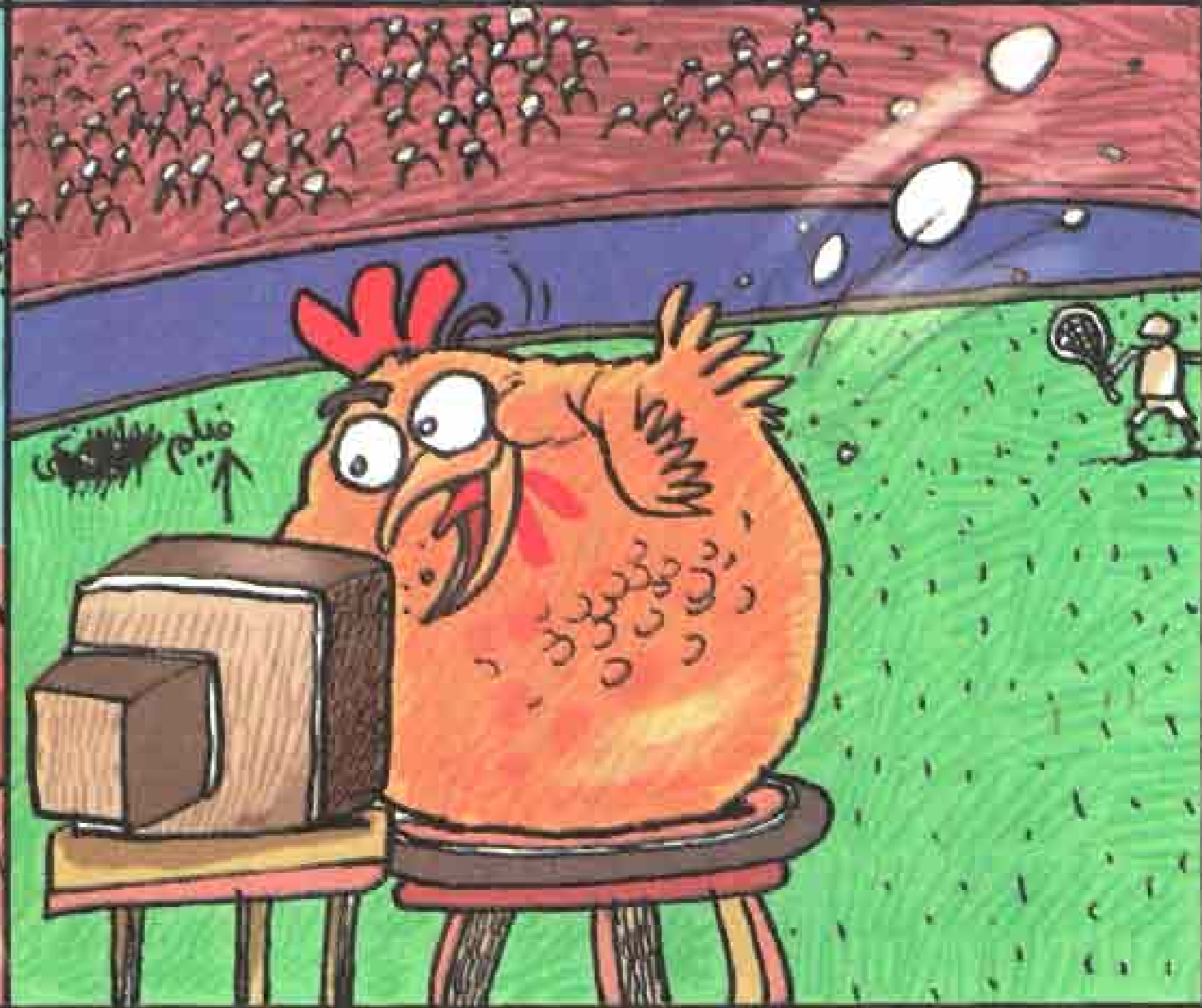


اگه ~~وزنه~~ زن کجوتی، زن دانی، چیزی دارین که دست به  
پرتاب بشنقا بش خوب، اونوبه مسابقات پرتاب دیسک معرفی کنین



معمولا تمام راههایی که به شما پیشنهاد کرده ایم سعی کردیم  
راههای کم خرجی باشند، این هم برای کمترین شانس، حالا بویید حالش را بیدار

می گن بازی تنیس خیلی خرج داره، کی گفته؟ خرجش یک  
مرغنه که بزارینش جلوی تلویزیون و فیلم ~~ببین~~ ببین!



حامد قاموس مقدم

# فرزند خاک

## Earth's Child

این سینما را همچنان پر مخاطب و مورد توجه قرار داده است. رسول ملاقلی پور در فیلم هیوا سراغ موضوع تفحص شهدا رفت و توانست با نگاه خاص خود این موضوع را به نمایش بگذارد.

محمد علی آهنگر در فیلم «فرزند خاک» از منظری دیگر این موضوع را تصویر کرده است.

«فرزند خاک» حکایت زنی است که به دنبال شوهرش قدم در خاک عراق می‌گذارد تا در کوهستانهای کردستان عراق به دیدار همسرش برود.

در طول این مسیر، او مجبور است با مجوز تفحص از مرز رد شود. همراهی او با زنی کُرد به نام «گوانا» باعث می‌شود که به حقایق جدید دست پیدا کند و در نهایت بدون دیدار همسرش به ایران باز گردد.

فیلم فرزند خاک ویژگیهای مثبت بسیاری چه از نظر داستان و روایت و مضمون و چه از نظر ساختار دارد. داستان فیلم در واقع یک داستان یک خطی است که پیچیدگی زیادی ندارد. داستان این فیلم را می‌توان در چند جمله خلاصه کرد ولی فیلمنامه آن

سینمای دفاع مقدس، گونه‌ای از سینماست که در طول جنگ تحمیلی و پس از آن در ایران به وجود آمد و همچنان مورد توجه فیلمسازان قرار دارد.

این گونه سینمایی که با آثاری همچون «بلمی به سوی ساحل» اثر مرحوم رسول ملاقلی پور آغاز شد، با فیلمهای ابراهیم حاتمی کیا به اوج رسید و خود را به عنوان یک گونه مستقل سینمایی در ایران تثبیت کرد.

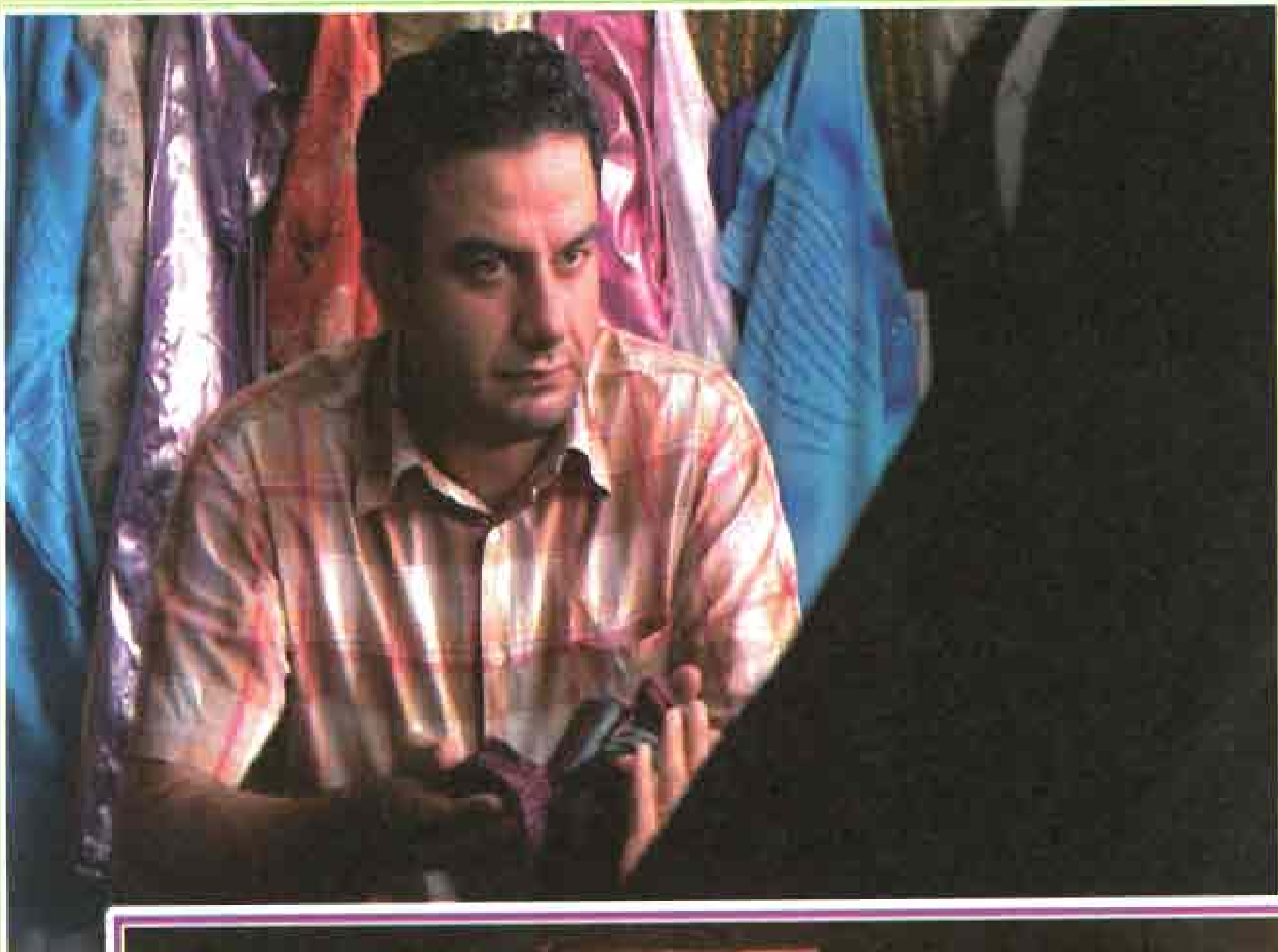
این سینما یکی از به روزترین ژانرهای سینمایی در ایران به شمار می‌آید. معمولاً بزرگان این ژانر خط مشی آن را با توجه به هوشیاری و ذکاوت خود مشخص می‌کنند.

برای مثال پس از پایان جنگ موضوعات این فیلمها با توجه به موضوعات روز تغییر کرد. بحث جانبازان، آزادگان و گروههای تفحص از جمله این موضوعات است که



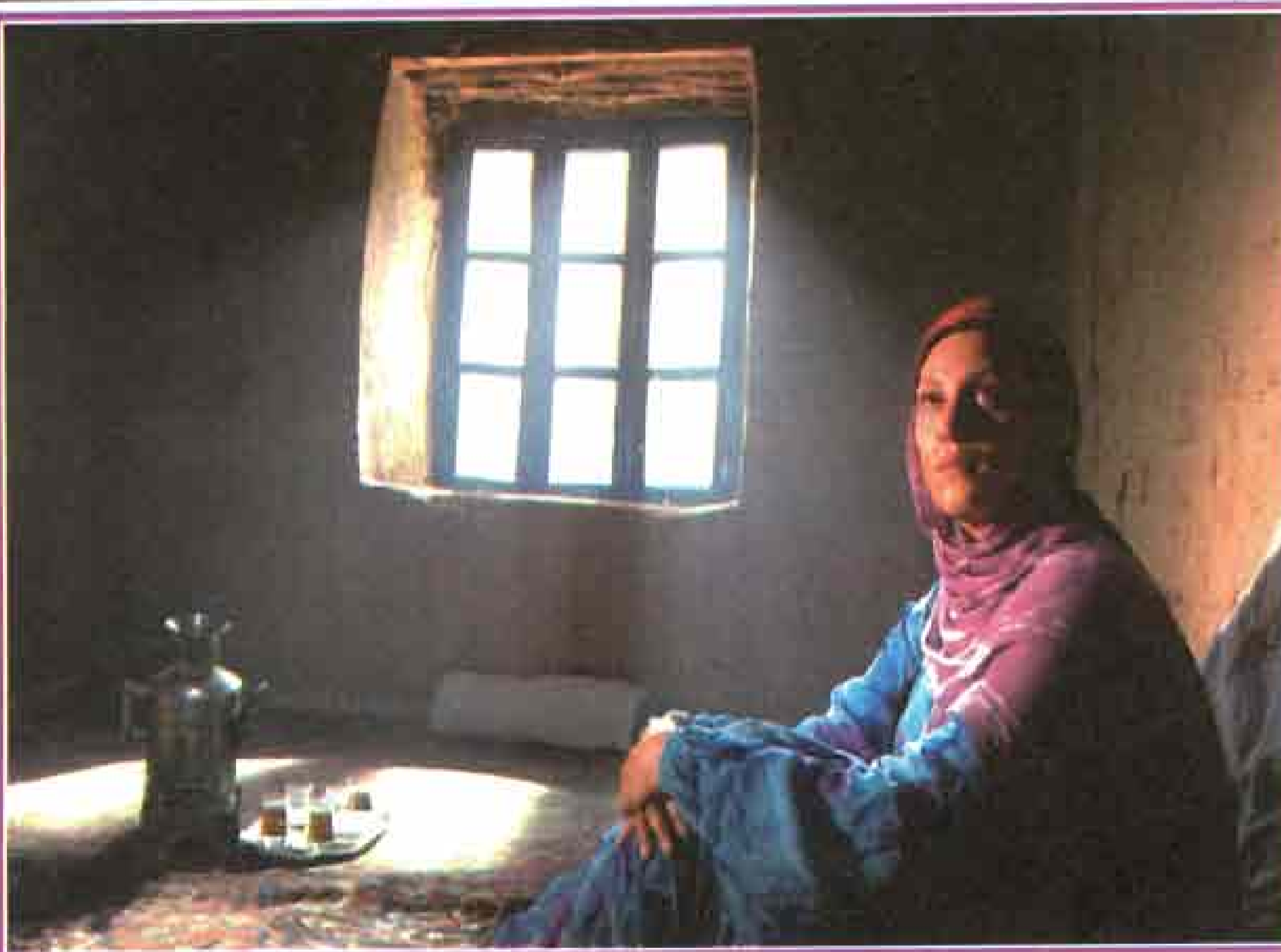


با قدرت و قوت زیادی نوشته شده است و در کنار آن، کارگردان فیلم توانسته است با تعلیق مناسبی که در فیلم ایجاد می‌کند جذابیت این داستان را بیشتر کند و بیننده را کنجکاو کند که فیلم را تا انتها ببیند. در کنار این مسئله، مجموعه عوامل فیلم باعث شده‌اند که فیلم با احساسات بیننده درگیر شود و همین درگیری احساسی همچون نخ‌نما مرئی ذهن و دل مخاطب را تا پایان فیلم همراه خود بکشاند و با وجود پایان تلخی که برای فیلم در نظر گرفته شده است، بیننده به سرنوشت محتوم آن تن در دهد و با رضایت از فیلم جدا شود.



از نکات جذاب فیلم بازیهای زیبا و روان بازیگران آن است. شب‌نم مقدمی و مهتاب نصیرپور به عنوان بازیگران اصلی این فیلم، کاراکترهای باورپذیری را ارائه کرده‌اند.

شب‌نم مقدمی با کمی بی‌توجهی به نقشش می‌تواند آن را به ورطه شعارزدگی و کلیشه ببرد ولی با هوشیاری زیادی که دارد این نقش را در لبه تیغ اجرا می‌کند به طوری که بیننده در آن واحد می‌تواند عشق به همسر، عشق به پسر، خودداری از بروز احساسات و تلاش برای رسیدن به هدف را در او احساس کند.



مهتاب نصیرپور با اجرایی قدرتمند، گوانا را چنان مجسم می‌کند که بیننده در لحظاتی از فیلم فراموش می‌کند که در حال تماشای یک بازیگر است. او نیز در شخصیت «گوانا» عشق به مریوان، حس مادری، سخت‌کوشی زنان‌گرد و حس مسؤولیت نسبت به خانواده خود را به نمایش می‌گذارد.

در این فیلم، فضای مقرر تفحص و تحویل جنازه شهدا به دور از تقدس‌گرایی افراطی، بسیار روحانی تصویر شده است. تصویر برداری زیبای علیرضا زرین‌دست، تدوین مهدی حسینی وند، موسیقی آریا عظیم‌نژاد و در کل کارگردانی دقیق محمد علی آهنگر این اثر را به اثری ماندگار در سینمای ایران تبدیل کرده است.



# چند کیلو خرما چند کیلو کپک

پیش از این نیز در مورد محدودیتهای سنی در اعصاب‌نوردی صحبت کرده‌ایم. باز هم تأکید می‌کنم که اعصاب‌نوردی هیچ محدودیت سنی‌ای ندارد؛ از یک بچه کودک به دنیا نیامده تا یک آدمی که سالهاست جانش را به جان آفرین تسلیم کرده است، همگی می‌توانند اعصاب‌نوردی کنند. مثلاً بعضی از اموات هستند که راه و بیراه به خواب این و آن می‌آیند و هی اُرد می‌دهند. بچه‌ها هم هیچ محدودیتی برای این کار ندارند؛ یعنی هر وقت که دلشان خواست عربده را آغاز می‌کنند و هر وقت و هر جا که صلاح دیدند «گلاب به رویتان» را ول می‌دهند و... از همه اینها گذشته همیشه هم حق با آنهاست و دیگران باید سرویس بدهند و رضایت بچه‌ها را جلب کنند.



## چند کیلو خرما برای مراسم تدفین!

حلوا بکنید و ته حلوا را در بیاورید. سر میز شام حتی غذای اضافی طلب کنید و چند لحظه بعد دور دوم دوغ و نوشابه خود را هم تجربه کنید. اگر

یا خودتان را در بغل ولی دم بیندازید و زار بزنید یا برای دلداری او را در آغوش بکشید و از او بخواهید خوددار باشد و خودش را کنترل کند و بداند که دنیا به آخر نرسیده است!

راه بعدی این است که حساسیت

صاحب عزا را نسبت به مال دنیا برای دیگران آشکار کنید.

برای این کار هزار بار بروید

و خرما بردارید و بخورید

یا ۴۵ هزار بار دست

کثیفان را درون دیس

یکی از مکانها و موقعیتهایی که خیلی خیلی جا برای اعصاب‌نوردی دارد مراسم ختم و چله و... اینجور چیزهاست. می‌خواهید بفهمید که واقعاً بازماندگان مرحوم چه قدر ناراحت هستند؛ آیا ناراحتی‌شان بیشتر از فوت مرحوم است یا هزینه‌هایی که روی دستشان گذاشته است یا اینکه از محتویات وصیت‌نامه دلخور هستند، یک راه بیشتر وجود ندارد و آن هم اعصاب‌نوردی است. شما با اعصاب‌نوردی می‌توانید به لایه‌های درونی شخصیت افراد راه پیدا کنید و آن را برای خود و دیگران آشکار سازید.

مرحله اول این است که مثل کتفه به صاحب مرده بچسبید و هی او را دلداری بدهید. در حالی که از سجایای اخلاقی مرحوم یاد می‌کنید و جای خالی او را به دیگران یادآوری می‌کنید



از غذا انتقاد کنید و چند ایراد جزئی هم از آن بگیرید بد نیست. البته این کار را حتماً در گوش صاحب عزا انجام دهید و در حالی که وانمود می‌کنید نمی‌خواهید کسی جز او متوجه این قضیه شود، دیگران را هم مطلع کنید! با این کارها می‌توانید عمق کاسه صبر صاحب عزا را بسنجید و بفهمید که با یک عزادار واقعی روبرو هستید یا یک عزادار نما که دنبال پول و بله مرحوم آمده است!

## چند کیلو کیک برای مراسم ازدواج!

تقریباً تمامی موارد فوق در مراسم عروسی هم کاربرد دارد. در عروسیها معمولاً همه می‌خواهند خودشان را شاد نشان بدهند و با تمدن برخورد کنند و هی «بفرمایید» و «خواهش دارم» و «اختیار دارین» و از اینجور چیزها نثار هم کنند.

اگر شما یکی دو تا از تکنیکهای اعصاب‌نوردی خود را به کار بگیرید، حتماً لحن صاحب جشن تغییر پیدا خواهد کرد و هم خودتان و هم دیگران خواهید فهمید که خنده‌ها و لبخندهای ایشان چه قدر الکی و مصنوعی و قلابی و «چینی» است!

به میوه و شیرینی روی میز خود و دیگران رحم نکنید. مدام دهانتان پر باشد و دخل همه چیز را بیاورید.

در هنگام سرو غذا اگر با سلف سرویس مواجه هستید، به شیوه غارتگران مغول به میز حمله‌ور شوید و تا می‌توانید راه خوردن همه نوع غذا و دسر را بر خودتان هموار کنید. مهم نیست که بتوانید همه آنها را بخورید چون با میوه و شیرینی فراوانی که پیش از آن در شکمتان ریخته‌اید، حتماً کسر جا می‌آورید و معدۀتان ارور می‌دهد ولی شما به کار خود ادامه دهید، شاید همین که کوهی از غذا درون بشقابتان باشد و شما به آن لب‌نزنید بتواند به شکلی دیگر اعصاب صاحب مجلس را نوردی نوردی کند.

یکی از مراحل ویژه و منحصر به فرد در مراسم عروسی، ژانگولر بازی است. اگر برای مجلسشان خواننده، نوازنده، تر دست یا هر کوفت سرگرم‌ساز

دیگری دعوت کرده بودند حتماً پیششان بروید و از آنها بخواهید آوازی را که آرزو داشته‌اید در این مراسم برای شادی ماه دوماه و عروس خانم در نظر گرفته‌اید، بخوانید. بعد از اینکه میکروفون را در دست گرفتید، اول کلی ناز و ادا و عشوه بیابید که مثلاً رویتان نمی‌شود، بعد که همه جمع حاضر از روی کنجکاوی و ناچاری از شما تقاضا کردند که ادامه بدهید و خجالت نکشید، دیگر میکروفون را رها نکنید و هر چیزی که از عنفوان کودکی تا امروز بلدید را اجرا کنید؛ از «یک توپ دارم قلقلیه» گرفته تا «حسنی نگو، بلا بگو» و «آرمیتا نه! پامیدا» و «به به آب طالبی» و بعد از آن هم چند جوک بگویید تا جمعیت سرخ و سفید شوند. اگر هم جوک خاصی به ذهنتان نمی‌رسد، چند تا از پیامکهای دریافتی را بخوانید.

زیاد طول نمی‌کشد که میزبان محترم ذات خودش را بر ملا می‌کند و نقاب از چهره بر می‌دارد.

البته ممکن است در این مراسم نقاب‌برداری، چند چک و لگد هم نصیب شما بشود که اصلاً اهمیتی ندارد.

در آخر، به همراه کاروان حمل عروس به راه بیفتید. اگر یک بوق استادیومی داشته باشید خیلی خوب است چون می‌توانید تا نیم تنه خود از ماشین بیرون بیابید و بوق و بق کنید. حتی اگر کسی هم شما را در این کار همراهی نکرد ناامید نشوید و به کار خود ادامه بدهید چون ما همیشه از شما حمایت می‌کنیم.



لیلا بیگلری

## آب، یاد، صفا!

به امروز تکنولوژی آن تغییر چندانی نکرده است، همچنان از محصولات پر فروش خانگی محسوب می‌شود.

البته یک شرکت آمریکایی به نام «ادیسون مک کراو» مدعی اختراع کولر آبی و آوردن آن به ایران است ولی شما باور نکنید. این آمریکاییها هم از هر جا که کم می‌آورند اول پای ادیسون را وسط می‌کشند و بعد به نام او اختراعات سایر کشورها را به نام خود مصادره می‌کنند. کولرهای آبی علاوه بر اینکه مردم را خنک می‌کنند، اشتغال‌زا هم هستند؛ در حال حاضر کلی کارخانه در حال تولید کولر آبی است و در حال حاضر همه قطعات آن در داخل کشور ساخته می‌شود.

در کنار ساخت خود کولر، کانال‌سازها هم هستند که با کانال‌کشی منازل روزگار می‌گذرانند.

کمی آن طرف‌تر، تعمیرات و راه‌اندازی کولرهای آبی جزو مشاغل فصلی‌ای به شمار می‌رود که گروهی از مردم از طریق آن روزگار می‌گذرانند. در واقع این اختراع، به جز آمریکاییها همه را خنک کرده است!

می‌کند.

در قدیم، در مناطق گرمسیر، مردم روی حصیری که جلوی پنجره‌ها آویزان بود آب می‌پاشیدند و نسیمی که از آن عبور می‌کرد، هوای اتاق را مطبوع و مطلوب می‌کرد.

به همین دلیل یک مهندس ایرانی به نام مهندس ارجمندی که به خاطر اینکه تبلیغ نشود نمی‌توانیم بگوییم صاحب کدام کارخانه است، با ایده گرفتن از این تکنیک، کولر آبی را اختراع کرد.

این اختراع بسیار مورد توجه قرار گرفت. با اینکه تقریباً از سال ۱۳۳۹ تا

یکی از وسایل پرطرفدار در فصل تابستان، کولر است. کولرها انواع مختلفی دارند؛ برای مثال کولر گازی که سیستمی شبیه به یخچالهای خانگی دارد و سیستمهای تهویه مطبوع که برج خنک کننده دارد.

همه این خنک‌کننده‌های خانگی در منازل و ادارات کاربرد دارند ولی کولر آبی به هزار و یک دلیل از همه اینها محبوب‌تر است که مهمترین دلیل این محبوبیت، قیمت مناسب آن است. این قیمت هم در خرید مناسب است و هم در مصرف برق و آب و به نسبت قیمت خود هوای مطبوعی نیز ایجاد





# اگر ایران نبود گم می شدید!



زانو زده بودند. در این مهر یک گاو نر و یک پرچم هلالی شکل هم دیده می‌شود. در پاسارگاد نیز نقشهایی وجود دارد که توانمندی ایرانیان در دریانوردی را نشان می‌دهد.

## قطب نما

خیلی‌ها از جمله چینیها و ایتالیاییها مدعی هستند که قطب نما را اختراع کرده‌اند اما همه آدمها و دانشمندان بی‌طرف و بی‌غرض و مرض معتقدند که ایرانیها مخترع این وسیله هستند. در شاهنامه که از افسانه‌های ایرانی حکایت می‌کند، وقتی اسفندیار روپین‌تن به قصد جنگ با اژدها به کوهستان می‌رود، یک پیکان آهنی که همیشه جهتی ثابت را به او نشان می‌داد او را راهنمایی می‌کرد.

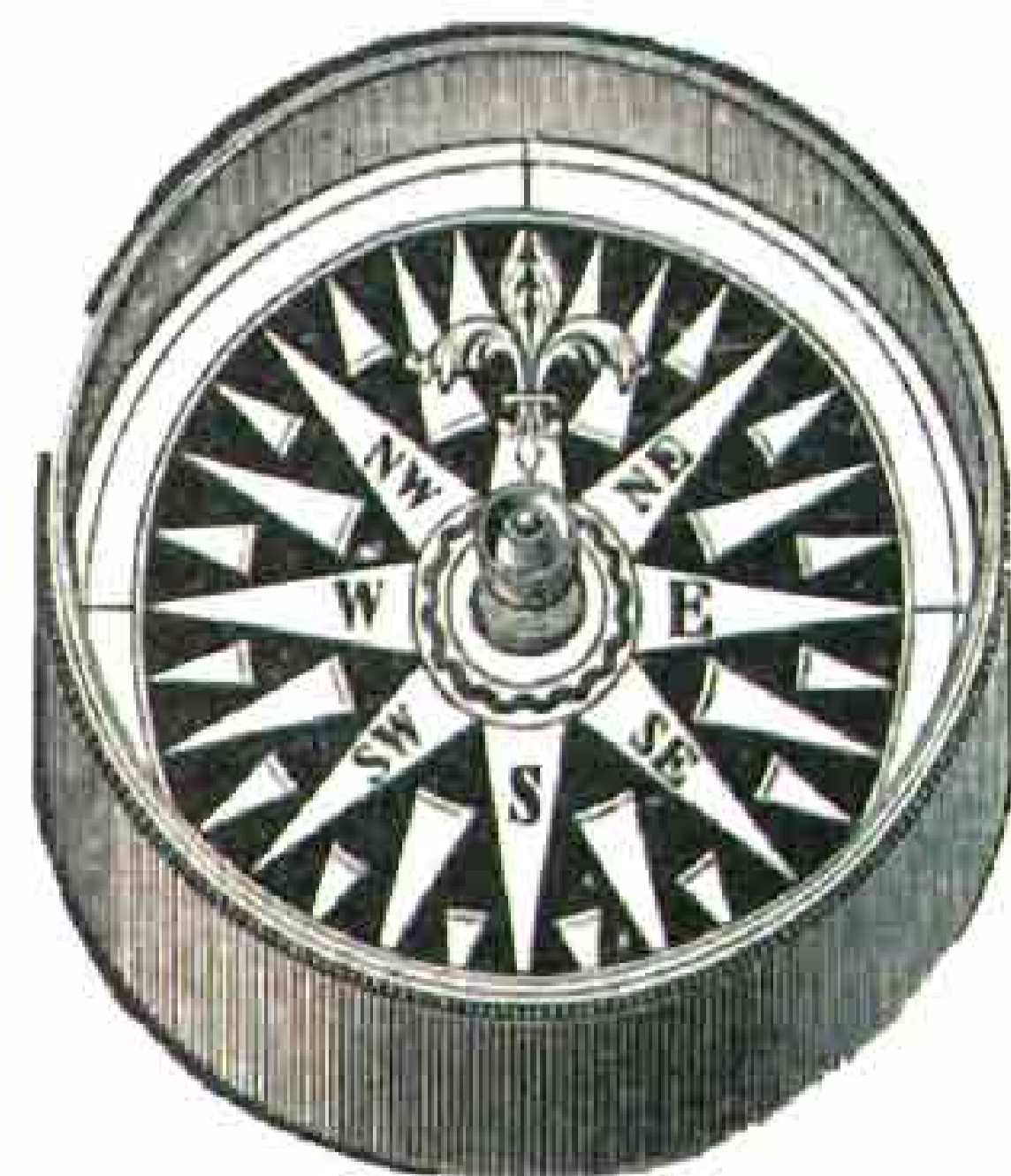
قطب نمایی که ایرانیان از آن استفاده می‌کردند ۳۲ جهت را نشان می‌داد و دقت بالایی در جهت‌یابی داشت.

## قبله نما

پس از اسلام، ایرانیها قبله نما را نیز به وسیله قطب نما اختراع کردند. به وسیله قبله نما در هر جای دنیا این توانایی وجود دارد که بتوان جهت قبله را به راحتی پیدا کرد.

از بس که از چینیها گفتیم، خودمان را فراموش کردیم. ایرانیها هم اگر بیشتر از چینیها در کار اختراع نبوده باشند، کمتر نبوده‌اند. البته این مسئله به سالها قبل بر می‌گردد. یکی از تکنولوژیها و صنایعی که ایرانیها در پیشرفت آن نقش زیادی دارند، دریانوردی است و مهمترین کمکی که به این صنعت کرده‌اند از تخصصی که در نجوم داشته‌اند، ناشی می‌شود.

قدیمی‌ترین مدرکی که نشان می‌دهد ایرانیها اهل دریا و دریانوردی بوده‌اند، مهری است که در چغامیش خوزستان پیدا شده است. چغامیش از نظر تاریخ مربوط به شش هزار سال پیش از میلاد است. این مهر گلین، تصویر یک کشتی با سرنشینانش بود. یکی از سرنشینان این کشتی یک سردار پیروز ایرانی بود که از جنگ بر می‌گشت و اسیرانی که او گرفته بود، جلوی پایش



شهریار زنجانی

## در پناه کی؟ در قلب کی؟

باز و با لحنی ساده و ملموس توانست مخاطبان زیادی را جذب کند.

لبخنده علاوه بر ارائه یک سریال زیبا، بازیگران جوانی را به سینما و تلویزیون معرفی کرد که همچنان همه آنها از وجهه بسیار خوبی برخوردار هستند. تعدادی از آنها بعدها در فیلم سینمایی «ضیافت» به کارگردانی «مسعود کیمیایی» بازی کردند.

لبخنده، سپس سریال «در قلب منی» را ساخت و مخاطبان با توجه به سابقه‌ای که از سریال «در پناه تو» داشتند و ترکیب بازیگران که تقریباً مشابه آن سریال بود، در ابتدا جذب این سریال شدند ولی به مرور و پس از پی بردن به داستان، کمی دل زده شدند.

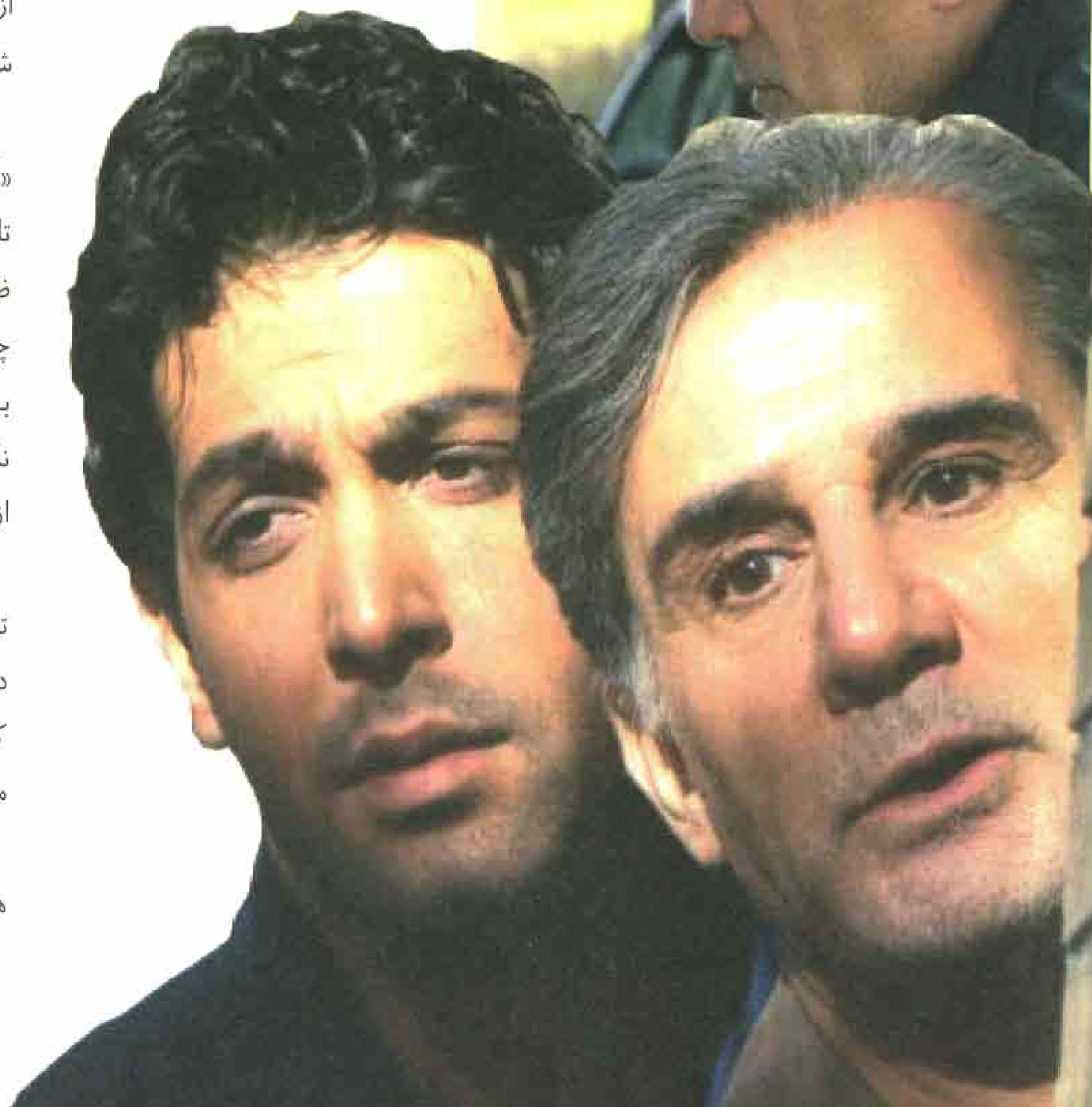
لبخنده پس از آن فیلم سینمایی «آبی» را ساخت که در حد یک فیلم تلویزیونی بود و با وجود موضوع به ظاهر جنجالی خود بازی بازیگرانی چون بهرام رادان، هدیه تهرانی و... به دلیل ریتم کند و نامناسب و باور ناپذیر بودن منطق داستان، فیلم موفقیتی از آب در نیامد.

سریال «با من بمان» کار بعدی او در تلویزیون بود. این سریال هم با اینکه داستان جذابی داشت ولی به دلیل ریتم کند و پیچیدگی بیش از حد داستان، مخاطبان خود را از دست داد.

اساس سریالهای پلیسی، ریتم تند به همراه داستان پیچیده و معمایی است

بعضی از کارگردانها این توانایی را دارند که در گونه‌های مختلف، فیلم بسازند. از فیلمهای کوتاه جشنواره‌ای گرفته تا تیزرهای تبلیغاتی برای تنقلات و اتومبیل. از جمله این کارگردانها محمد حسین لطیفی است که همه ژانرها را تجربه کرده است و تقریباً در همه آنها هم موفق بوده است.

حمید لبخنده سالها قبل به عنوان بازیگر در سریال «این شرح بی‌نهایت» بازی می‌کرد. او تجربه‌های موفقیت در کارگردانی و بازی در تئاتر دارد. مجموعه ماندگار «در پناه تو» سریالی موفق بود که با مطرح کردن مشکلات مربوط به جوانان به شکلی شفاف و



## جاسوس بازی رمانتیک

بی رحمی، هوشمندی و ذکاوت از نکات اصلی اینگونه داستانهاست که بعید می‌رسد با توجه به روندی که در این سریال دیده می‌شود موضوع به این مهمی خوب از آب دربیاید.

اگر کلیت این سریال را با فیلمی مانند «روز شیطان» اثر بهروز افخمی که چندی پیش از تلویزیون پخش شد مقایسه کنید؛ حتماً به ضروریات این ژانر و کمبودهای سریال «آینه‌های نشکن» پی خواهید برد.

چندی است سریالی به نام «آینه‌های نشکن» از شبکه دوم سیما پخش می‌شود. این سریال به موضوع انرژی هسته‌ای می‌پردازد.

علی قربان زاده که نقش یک فیلمساز جوان را در این سریال بازی می‌کند به واسطه برادر بزرگترش که در سازمان انرژی اتمی مشغول به کار است برای تصویربرداری و جمع‌آوری یک آرشیو تصویری و آموزشی از فعالیتهای هسته‌ای ایران به استخدام سازمان در می‌آید. کار قربان زاده تحت تدابیر شدید امنیتی آغاز می‌شود. صبا کمالی که نقش همسر قربانزاده را بازی می‌کند به طور سربسته اطلاعات محرمانه را برای دوستش فاش می‌کند و همین مسئله باعث می‌شود افرادی فعالیتهای آنها را زیر نظر بگیرند.

از آنجایی که قرار است با یک فیلم جاسوسی و پلیسی روبرو باشیم باید گفت که سریال ضعفهای بسیار زیادی دارد.

جواد اردکانی کارگردان این اثر سعی کرده است با ایجاد یک فضای رمانتیک و خانوادگی در کنار داستان اصلی، جذابیتهای داستانی را بیشتر کنند ولی همین مسئله ضربه شدیدی به ضرباهنگ فیلم زده است و با حرکت کند خود به بخش جدی و اصلی سریال آسیب رسانده است؛ هر چند که عوامل بیگانه هم از همین نقطه ضعف برای نفوذ به خانواده قربان زاده و در نهایت کل پروژه استفاده می‌کنند!



و بیننده دوست دارد قدم به قدم با داستان همراه شود و گره را باز کند. لبخنده در حالی سراغ این مضمون رفته است که سریالهای قبلی‌اش به دلیل ریتم کند، شکست خورده‌اند.

سریال «کارآگاهان» با بازی زیبای مهدی هاشمی و اکبر زنجانیور کار جدید لبخنده بود که به جز مواردی معدود که آن هم به خاطر بازی قدرتمندانه کامران تفتی ایجاد شده بود، به عنوان یک سریال پلیسی و معمایی قابل قبول نبود. البته قدرت کامران تفتی بیشتر مربوط به حرکات رزمی اوست نه قدرت بازیگری و این در حالی است که او در آثار فخیم‌زاده از نظر بازیگری نیز قابل قبول ظاهر شده است.

تخصّص لبخنده در کارهای ملودرام است ولی این بخش کار او نیز در این سریال پلیسی به چشم نمی‌آید و مانند یک وصله ناجور به اصطلاح توی ذوق می‌زند.

حمید لبخنده برای گریز از کلیشه شدن از فرمول موفق سریال «در پناه تو» فرار می‌کند ولی این کلیشه‌گریزی او بیش از آنکه برای او موفقیتی در پی داشته باشد موجب شکست آثارش شده است.



## سفرنامه ایران!

۸ آگوست:

مقدمه: ای گل زیبا سلام! خیر مقدم، چه خبر؟ دوست کجا؟ راه کدام؟! با عرض سلام، من یک خارجی هستم و عارضم به حضور انورتان که بعد از سالیان سال یک پولی به دست ما رسید و ما هم تصمیم گرفتیم بعد از سالی و ماهی دست خانم، بچه‌ها را بگیریم و

می‌رویم و هی دستش را توی دماغش نکند. باز انگار توی کله این بچه به جای مغز فرنی ریخته‌اند، نشسته است کنار پنجره هواپیما و انگشتش را تا ته توی دماغش چپانده است.

۱۰ آگوست

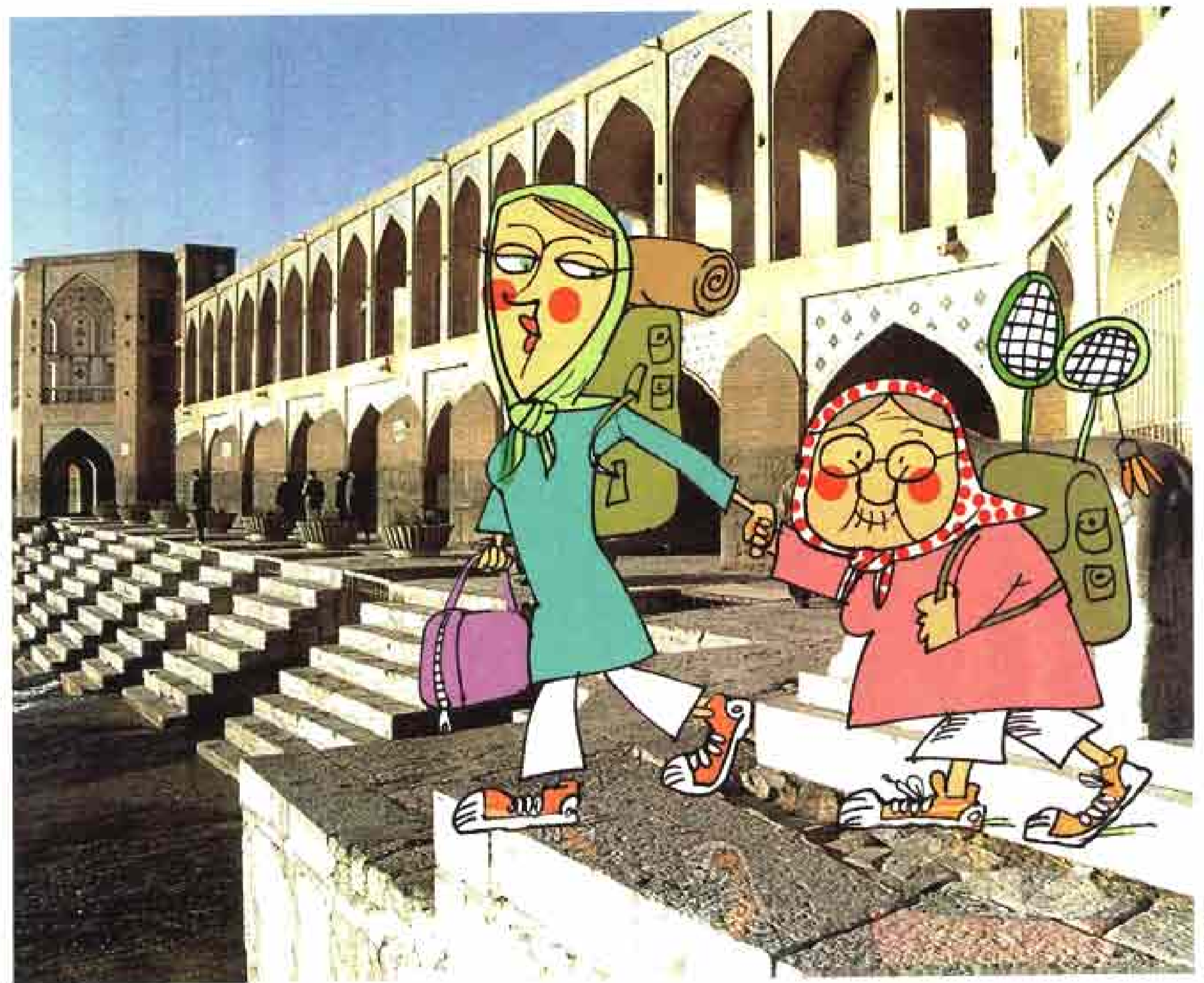
ما تازه از هواپیما پیاده شدیم. نمی‌دانم چرا یک ایرانی مهربان توصیه کرده

۱۱ آگوست:

ما اینجا در هتل مجبوریم به خط هیروگلیف مصر باستان نامه‌نگاری کنیم تا مسؤولان هتل بفهمند چه مرگمان است و چه کوفتی می‌خواهیم؟! غیر از زبان هیروگلیف، زبان فارسی و زبان و الفبای دیگر موسوم به الفبای باغچه‌بان نیز در لیست دانش زبانی مسؤولان هتل موجود است.

۱۲ آگوست

امروز با ژولیت به یک طلا فروشی رفتیم و مقداری از زیورآلات ایشان را فروختیم، چرا که یک فرهنگ خاصی در اینجا وجود دارد که فروشندگان و صاحبان کالا و خدمات به محض اینکه بیگانه‌ای را شناسایی کردند نرخ کالا و خدمات خود را شش برابر می‌کنند. بدبختانه ما علاوه بر آنکه زبان فارسی بلد نیستیم، قیافه‌های تابلویی هم داریم و پیداست که ایرانی نیستیم. یکی از نکاتی که بنده از سفر به ایران آموختم این بود که چون ایرانیها انسانهایی غیر قابل پیش‌بینی هستند، لذا برای سفر به کشورشان هم نمی‌شود برنامه‌ریزی اقتصادی کرد و یک خارجی برای سفر به ایران غیره می‌بایست کلیه دار و ندار و زار و زندگی خویش را نقد کند. خدا بابای ژولیت را بیامرزد که همیشه عین ندید بدیده‌ها کلیه طلا و جواهراتش را به خودش آویزان می‌کند و گرنه مجبور بودیم در این کشور غریب، گدایی کنیم و با کمک صلیب سرخ و امدادگران بدون مرز به مملکتمان برگردیم.



مقداری پول در صندوق خیریه توی فرودگاه بیندازیم که به خیر گذشته است! من که چیزی سر در نیاوردم ولی به گمانم این یکی از رسوم ایرانیهاست که بعد از پیاده شدن از هواپیما پول به صندوقهای خیریه می‌اندازند. راستی آلبرت دارد از گرسنگی می‌میرد چرا که شام آشپز هواپیما سوخت. تازه کمر بند صندلی ژولیت هم ۲۵ اینچ از اندازه استاندارد کوتاهتر بود و ایشان در تمام طول راه به رنگ بنفش ارغوانی متمایل شده بودند.

ببریم سفر. از آنجا که ما دنیا ندیده بودیم، تصمیم گرفتیم یک سرچی توی اینترنت بکنیم و یک جایی برای خرج کردن این پول زبان بسته پیدا کنیم. دست بر قضا در یک سایت گردشگری، کلی عکسهای خوشگل خوشگل و با رزولوشن و کیفیت بالا از ایران دیدیم و جوگیر شدیم که تشریف بیاوریم ایران. الان ما در هواپیما نشسته‌ایم و داریم به سمت ایران می‌آییم. صد بار به این آلبرت گفتم داریم به یک کشور محترم با تمدن چند هزار ساله

## ۱۳ آگوست:

ساعت ۵ بعد از ظهر به یک نقطه دور افتاده رفتیم و از تپه با شکوه و زیبای سیلک دیدن کردیم. انصافاً آدم هیجان زده می‌شود که بداند در جایی قرار گرفته است که انسانهایی چند هزار سال پیش زندگی می‌کرده‌اند ولی بنده در کل در مورد بازدید از آثار تاریخی ایران به چند نتیجه مهم رسیدم: ۱- قبل از حضور در یکی از مکانهای تاریخی ایران حتماً چند کیسه فریزر با خودم بردارم چرا که حالا ما آدم بزرگیم و به هر زحمتی هست خودمان را کنترل می‌کنیم ولی آلبرت که بچه است به این راحتی نمی‌تواند دستشویی خود را کنترل کند.

۲- در محل آثار باستانی هیچ چیز وجود ندارد جز آثار باستانی، لذا حتماً قبل از بازدید از آثار باستانی ایران اقلام زیر را به همراه داشته باشید: الف- چند برگ کاغذ و قلم جهت تنظیم وصیت نامه، چرا که حادثه خبر نمی‌کند و ممکن است وسط آن برّ و بیابان یکهو حالتان بد بشود و مجبور بشوید به دلیل دوری از امکانات درمانی خویشتن را تسلیم مرگ کنید. ب- حداقل یک لقمه نان شیشه آب خوردن، زیرا آنجا خانه خاله نیست که غذاخوری و رستوران و از اینجور قرتی بازبها باشد. فوفش خیلی بهت حال بدهند همان اثر باستانی است و لاغیر.

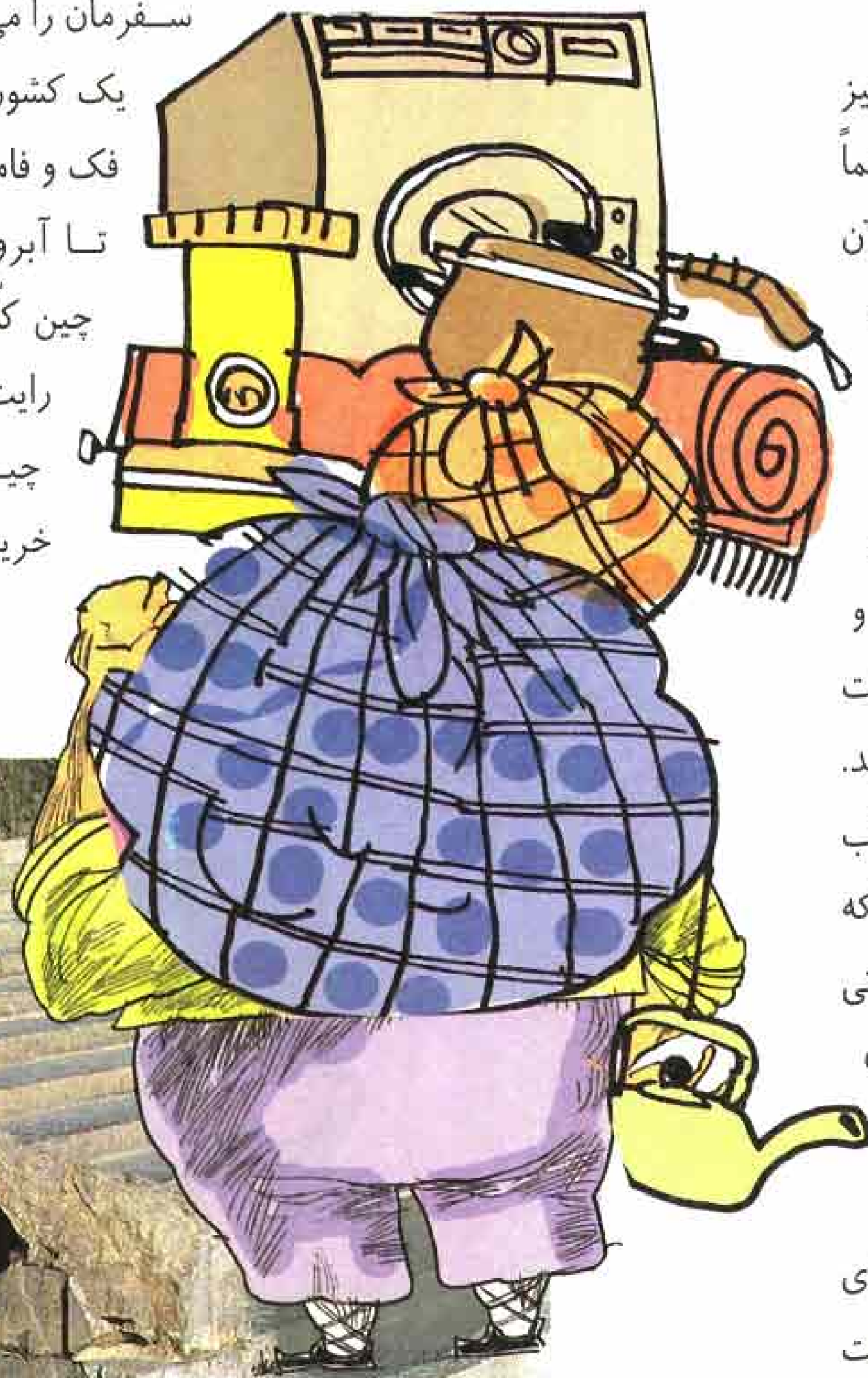
ج- وسایل گرم کننده جهت روزهای سرد و وسایل خنک کننده جهت روزهای گرم.

## ۲۰ آگوست:

بنده با خانم، بچه‌ها بالاخره مجبور شدیم برای برگشت به مملکتمان از شدت فقر و نداری دست به دامان سفارتمان در ایران بشویم و وام بگیریم بس که این ژولیت زن بی‌ملاحظه‌ای است و تصمیم گرفت برای خانواده‌اش از ایران سوغاتی بخرد! در کل سفر بدی نبود ولی عجب دوربینهای عکاسی با کیفیتی توی بازار آمده است. همچنین از مکانهای باستانی و گردشگری عکس می‌اندازند که آدم جوگیر می‌شود برود از نزدیک آن جاها را ببیند. ما الان توی هواپیما هستیم و داریم حساب و کتاب مخارج سفرمان را می‌کنیم. شاید سر راه در یک کشور پیاده شویم و برای بقیه فک و فامیلهایمان سوغاتی بخریم تا آبروریزی نشود. می‌گویند چین کلیه اجناس ایران را کپی رایت کرده است. گمانم چین بهترین گزینه برای خرید سوغاتی باشد.

بازدید از آثار باستانی ایران تنها همت و ورزشکاری خودت را می‌طلبد و بس.

د- در محل آثار باستانی به ندرت مترجم و کاتالوگ و نقشه و از اینجور چیزها به گردشگران ارائه می‌شود و همانطور که گفتم در محل آثار باستانی ایران غیر از چند تا سنگ و نقش برجسته و در و دیوار شکسته چیزی پیدا نمی‌شود. لذا اگر شما با فرهنگ و دانش دوست هستید و می‌خواهید به عمق این شاهکارها نفوذ بفرمایید خودتان از قبل فکر اینجایش را بکنید و گر نه همان بهتر که تشریف ببرید اینترنت و عکسهایشان را ببینید.



افسون حضرتی



## حمید سوریان: مگر قهرمانان ضعیف نمی‌شوند؟!



قهرمان سه ساله کشتی فرنگی جهان از رقابتهای المپیک حذف شد. در حالی که همگان انتظار کسب اولین مدال طلای المپیک ۲۰۰۸ را توسط حمید سوریان داشتند وی حتی نتوانست در جمع چهارنفر برتر وزن ۵۵ کیلوگرم این مسابقات قرار گیرد. با حذف سوریان از کاروان ورزشی ایران، سایه‌ای از ناامیدی ورزش کشور را فرا گرفت. در این بین همه به دنبال مقصر هستند تا از زیر بار شکستهای گران خارج شوند. گفتگو با سوریان آن هم زمانی که سرمربی تیم تقصیرها را به گردن او می‌اندازد، به سختی امکان پذیر شد اما با وجود ناراحتی‌ای که داشت، پاسخگوی سؤالات ما بود که جای قدردانی و تشکر دارد.

را بررسی می‌کنم. فکر می‌کنم تا عمر دارم این مسابقات را از یاد نبرم. در مورد المپیک صحبت کنیم؟ بله، به هر حال اتفاقی است که افتاده و به قول معروف کار از کار گذشته است.

دلیل اصلی عدم موفقیتتان در المپیک چه بود؟

(مکت طولانی) به دلیل آسیب دیدگیهای متعددی که پیش از بازیهای المپیک داشتم، نتوانستم خودم را برای المپیک به خوبی آماده کنم. از چه ناحیه‌ای آسیب دیده بودید؟ این اواخر به علت آسیب دیدگی از ناحیه زانو نمی‌توانستم تمرینات دو و میدانی را انجام دهم. همچنین به علت آسیب دیدگی شست پا برخی تمرینهای فنی کشتی را انجام ندادم. به چه میزان از آمادگی رسیده بودید؟

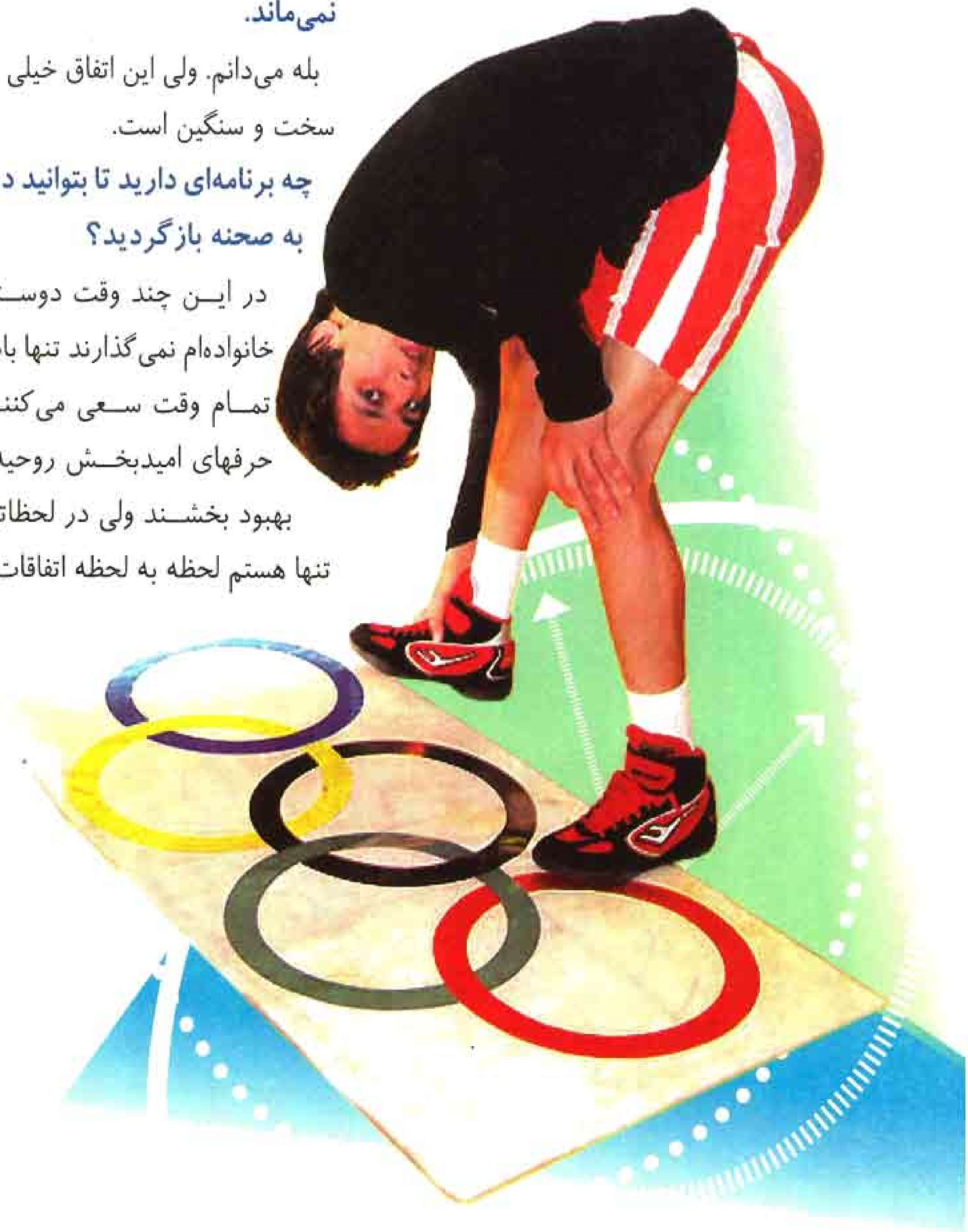
صد درصد آماده نبودم اما به خودم می‌گفتم که باید در المپیک خوب کار کنم که متأسفانه این گونه نشد.

این روزها چه احساسی دارید؟ به شدت احساس ناامیدی می‌کنم. به هر حال همیشه اینگونه باقی نمی‌ماند.

بله می‌دانم. ولی این اتفاق خیلی برایم سخت و سنگین است.

چه برنامه‌ای دارید تا بتوانید دوباره به صحنه بازگردید؟

در این چند وقت دوستان و خانواده‌ام نمی‌گذارند تنها باشم. تمام وقت سعی می‌کنند با حرفهای امیدبخش روحیه‌ام را بهبود بخشند ولی در لحظاتی که تنها هستم لحظه به لحظه اتفاقات پکن





خودشان دنبال مقصر هستند. کی بهتر از من؟

**چرا کشتی فرنگی نتوانست موفقیتی کسب کند؟**

المپیک بالاترین سطح رقابت‌های ورزشی است. تمام تیمها با آمادگی صددرصد به رقابتها می‌آیند. بنابراین باید قبول کنیم که حریفان ما بهتر کار کردند و مزد برتری‌شان را گرفتند. ما هم مشکلاتی داشتیم که بالاخره خودش را نشان داد.

**چه مشکلاتی؟**

بهتر است فعلاً در این باره صحبت نکنیم.

**فکر می‌کنید انتظارات هم از شما بالا بود؟**

چرا باید انتظارات بالا باشد؟ مگر من چه فرقی با بقیه دارم؟

**شما قهرمان سه دوره رقابت‌های جهانی هستید؟!**

مگر قهرمانها نمی‌توانند ضعیف شوند؟ من نمی‌خواهم باختم در المپیک را توجیه کنم ولی به هر حال حتماً شرایطی بوده که نتوانستم موفق باشم.

**منظورتان حاشیه‌های موجود در فدراسیون کشتی است؟**

من گفتم در این باره صحبت نمی‌کنم.

**با این نگفتن‌ها به شایعه‌ها بیشتر دامن می‌زنید!**

به موقع همه چیز را خواهم گفت.

**چه برنامه‌ای برای آینده دارید؟**

هر زمان که از این شوک خارج شوم دوباره همه چیز را از «سر» می‌گیرم.

**چرا فکر می‌کردید با اینکه از آمادگی مطلوب به دور هستید می‌توانید موفق شوید؟**

(مکث) از لحاظ روحی و روانی بعد از باخت اول مشکل پیدا کردم. در واقع مشکلات از همان پیکار آغاز شد.

**سر مربی تیم - رضا سیم خواه - مدعی است که خیلی تلاش کرده است تا روحیه از دست رفته را به شما برگرداند. نظرتان در این باره چیست؟**

بله، ایشان تلاش کردند اما متأسفانه شکست مقابل حریف برای من غیر قابل باور بود.

**آقای قراخانلو رئیس کمیته ملی المپیک گفته است که شما به دکتر**

**روان شناس کاروان ورزش تیم مراجعه نکرده‌اید. مشکلی نداشتید؟**

من از کجا می‌دانستم که می‌بازم تا به دکتر کاروان ورزشی مراجعه کنم؟ منظورشان حتماً این بوده که باید

**بعد از باخت مراجعه می‌کردید؟**

بعد از باخت فقط سرمربی تیم و بچه‌های کشتی با من حرف می‌زدند.

حتماً زمانی که باختم رئیس فدراسیون هم سالن را ترک کرد. من باید پیش دکتر می‌رفتم یا دکتر می‌آمد پیش من؟ (می‌خندد)

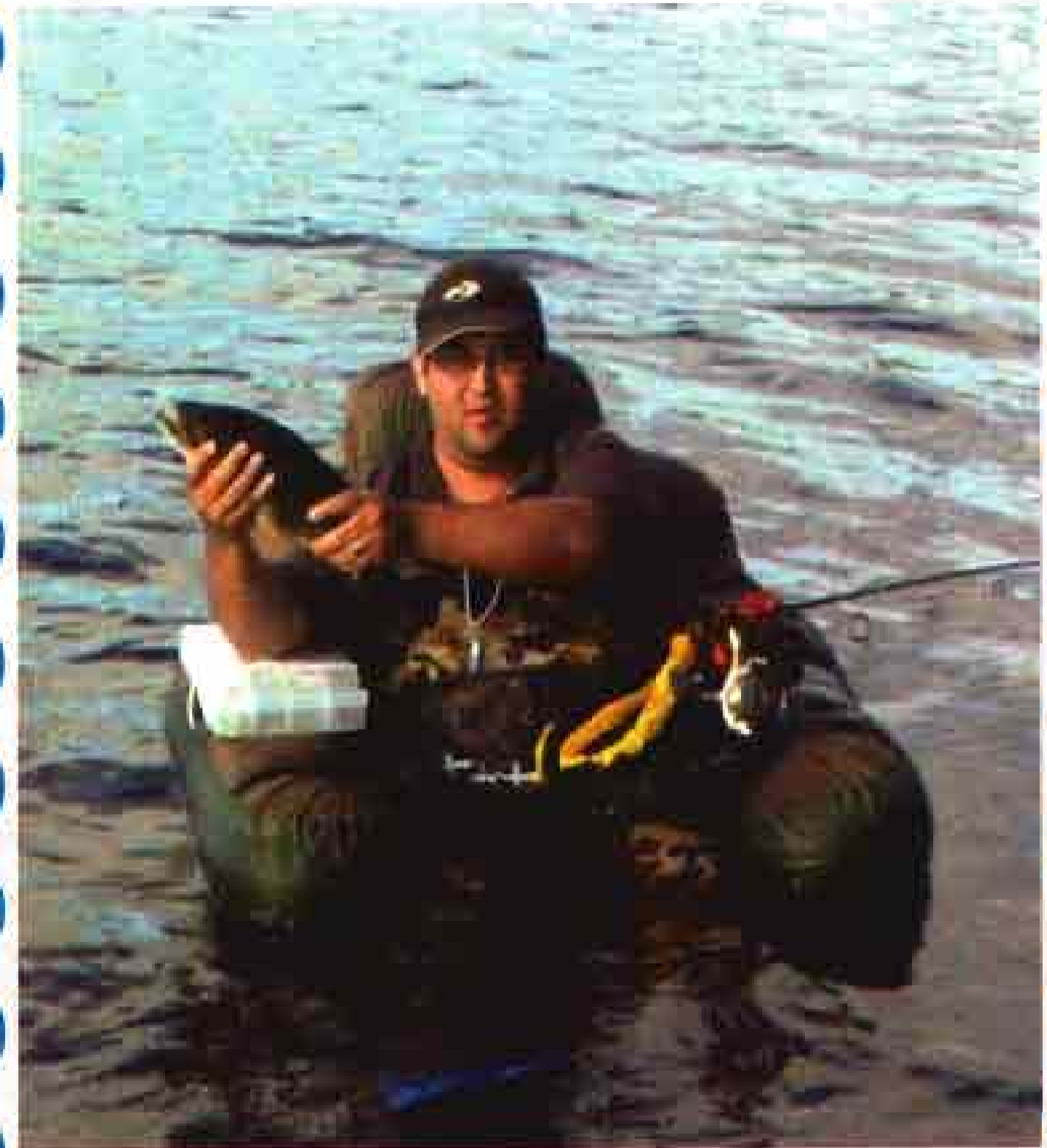
**شما هم درخواستی برای صحبت با مشاوران روان شناسی نداشتید؟**

نه، چون می‌دانستم که حریفان قدری پیش رو دارم و آمادگی جسمانی‌ام هم کافی نیست.

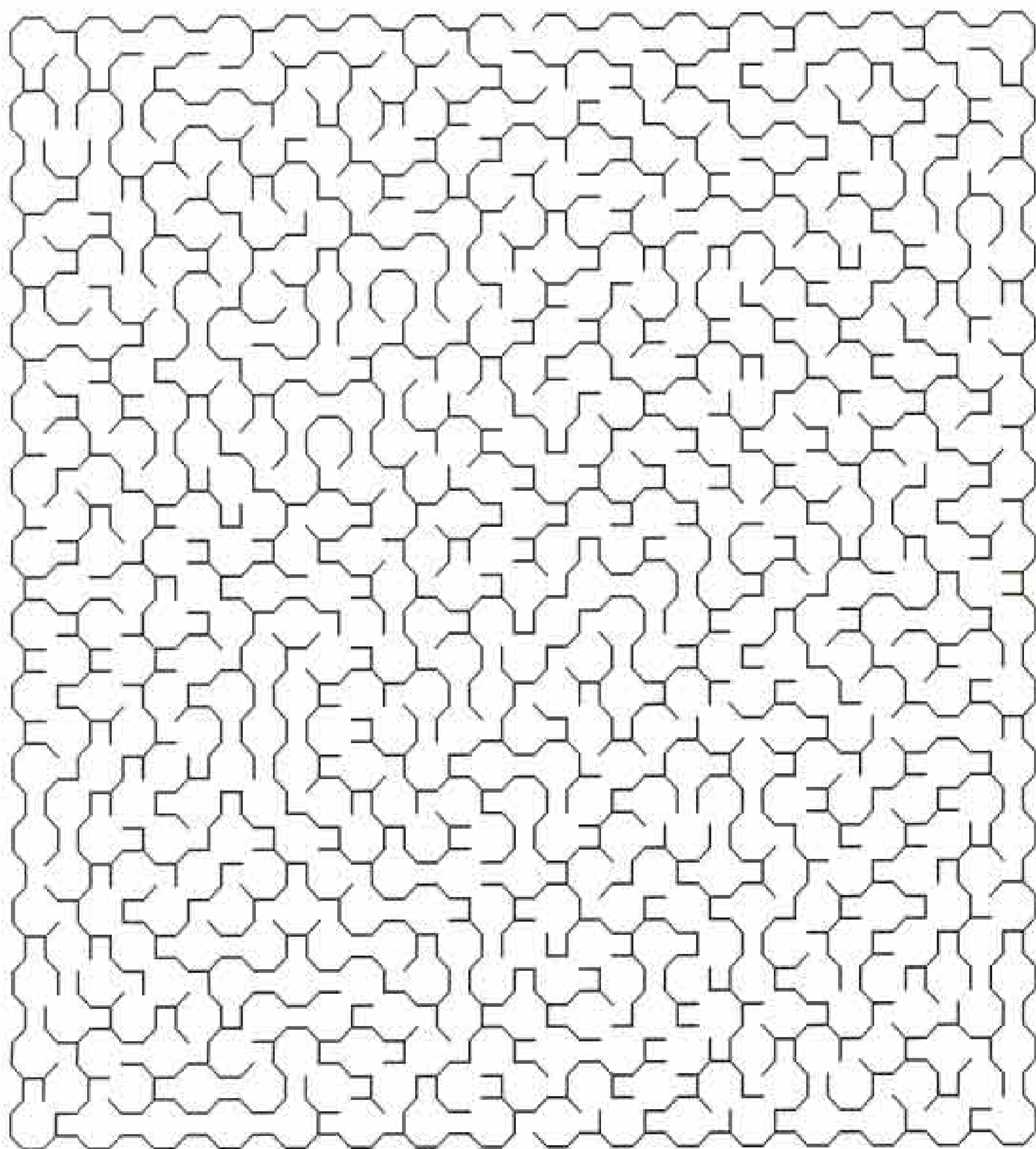
**یکی از مقامات کمیته ملی المپیک گفته که سوریان باید برای کشورش**



## هیچوقت به یک زن دروغ نگویید!



						۵		
	۵			۱	۸			
۹	۲							۶
	۸			۶	۲	۷		
	۶	۲		۵	۴	۱		
۴			۲		۷	۸		۵
						۲	۴	
		۱			۲	۳		۷
		۷			۹			۱



مردی با همسرش در خانه تماس گرفت و گفت: عزیزم! از من خواسته شده که با رئیس و چندتا از دوستانش برای ماهیگیری به کانادا برویم. ما به مدت یک هفته آنجا خواهیم بود. این فرصت خوبی است تا ارتقای شغلی‌ای را که منتظرش بودم بگیرم. بنابراین لطفاً لباسهای کافی برای یک هفته برایم بگذار و وسایل ماهیگیری‌ام را هم آماده کن. ما از اداره حرکت خواهیم کرد و من سر راه وسایلم را از خانه برخواهم داشت، راستی آن لباسهای راحتی ابریشمی آبی رنگم را هم برایم بگذار!

زن با خودش فکر کرد که این مسئله یک کمی غیر طبیعی است اما به خاطر اینکه نشان دهد همسر خوبی است دقیقاً کارهایی را که همسرش خواسته بود انجام داد.

ماهی فلس آبی و چند تاره ماهی گرفتم اما چرا آن لباس راحتیهایی را که گفته بودم برایم گذاشتی!

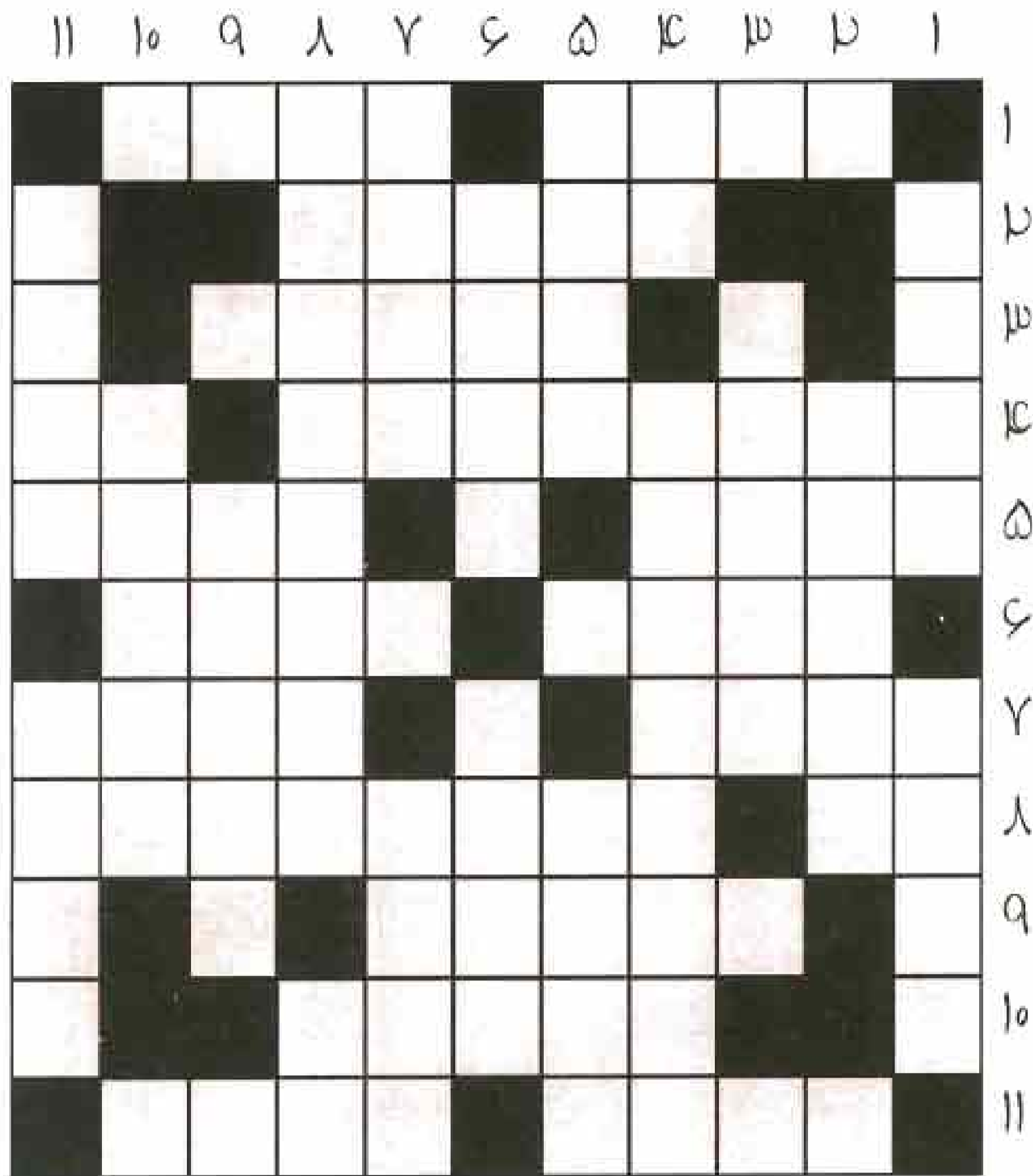
جواب زن خیلی جالب بود: زن جواب داد: لباسهای راحتی را درون جعبه وسایل ماهیگیری‌ات گذاشته بودم!

هفته بعد مرد به خانه آمد. کمی خسته به نظر می‌رسید. همسرش به او خوش آمد گفت و پرسید: آیا توانستی ماهی بگیری؟

مرد گفت: بله! تعداد زیادی ماهی قزل آلا، چند تایی



طراح جدول: ابوالفضل رشین



عمودی

- ۱- لاشخور - اسمی پسرانه
- ۲- ضبط صوت همراه
- ۳- شهری مرزی
- ۴- یازده - نوعی عکس برداری پزشکی
- ۵- مجرای آب زیر زمینی - واسطه بین دو چیز
- ۶- شاد - مملکت
- ۷- ضرر - لباس شنا
- ۸- کاشف اورانیوم - حرف فاصله
- ۹- کثیف
- ۱۰- یکی از آلات موسیقی
- ۱۱- جهان باقی - تقسیم کننده

افقی

- ۱- یکی از همسایگان ایران - چاهی در نزدیکی کعبه
- ۲- پیامبران
- ۳- زبان ناشنویان
- ۴- نوعی آب و هوا - پوشش پرندگان
- ۵- مرکز استان مازندران - نوعی وسیله پرواز
- ۶- نویسنده - محل دوران در و پنجره
- ۷- اهل یمن - رواج
- ۸- ضمیر اشاره به دور - ریاضی دان و فیلسوف یونانی
- ۹- برابری بی انتها
- ۱۰- وسیله روشن کردن آتش
- ۱۱- طناب وارونه - آب انگلیسی

فرم اشتراک مجله دوست نوجوانان برای جهان و حومه!

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷: هر شماره ۳۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد ۷۶

به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی

تهران، خیابان انقلاب، چهارراه حافظ، پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور

بهای یک شماره هفتگی دوست

خاور میانه (کشور های همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال

اروپا، آفریقا، ژاپن ۱۰۰۰۰ ریال

امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور که در ایران سکونت ندارند، می توانند مبلغ فوق را به

حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.

آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج - تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷

واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

نام

نام خانوادگی

تاریخ تولد

تحصیلات

نشانی

کد پستی

تلفن

شروع اشتراک از شماره

امضاء

تا شماره



جواد سلطانی

## دلشوره‌های من

دلشوره‌های من  
یکی دو تا نیست  
که در شمارش انگشتانم  
خلاصه شود

گاهی پینه‌ای ست  
که دستان پدرم را بسته

گاهی دونده‌ای ست  
که خط پایانش  
پهن شده  
زیر پای عابری  
که بی تفاوت  
از روی آن می‌گذرد

از دلشوره‌های من  
این تنگ کوچک است  
که از دریای شمال و جنوب  
لرزه‌ای به تنش  
باقی مانده

- سال تحویل می‌شود -  
دلشوره‌های من  
کنار سفره می‌مانند  
تا سال نو را  
یکی یکی  
به آنها تبریک بگویم!





یاد و خاطر شهدای همدان شهریور گرمی باد

نشانی ما:

تهران- صندوق پستی ۳۵۶۳-۱۴۱۵۵

پست الکترونیک:

doost\_nojavanan@yahoo.com

